

عنوان

علل صعوبت عمل با وجود حصول علم

چکیده

در مقاله قبل عرض شد که برای انجام اعمال و احکامی که خداوند دستور فرموده زمینه های ایجابی و سلبی وجود دارد که بعضا نقش مانع و ایجاد سختی در انجام کار را باعث میشوند و بعضی موجب تسریع و تسهیل اعمال میباشند. مواردی از این عوامل را قبلا ذکر کردیم و در این مقاله نیز مطالبی را که به شکلی تاثیر بر ترغیب و ایجاد زمینه های اقدام و عمل را فراهم میآورند بیان مینماییم و در مقابل نیز مواردی را که موجب سختی و صعوبت انجام کار نیک میگردند نیز ذکر شده است. فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى ﴿٥﴾ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى ﴿٦﴾ فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿٩﴾ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى ﴿١٠﴾

واژه های کلیدی

تبلیغات، شایعه، نذیر، مستضعف، شهادت

مقدمه

حضرت آیت الله جوادی آملی در موارد متعددی تکیه ویژه ای به تمایز دو بخش عقل نظری و نقل عملی مینمایند و اساس علل تمایز این دو بخش را دو نوع گره ذکر میکنند که در متن زیر میآید .
بمنظور هماهنگی در برداشت نسبتا یکسان از موضوع مورد بحث در این سلسله مقالات، این قسمت از بیانات معظم له را به حضور ارسال مینمایم . البته بعضی تعبیرها در مقالات را نیز بعنوان تدبیری از جانب بنده محسوب نمائید .
مراد از آیه ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا﴾

خب، حالا این گفتگوهای وجود مبارک موسای کلیم با فرعون در قرآن به طور پراکنده ذکر شده یعنی وجود مبارک موسای کلیم نام شریفش بیش از صد بار در قرآن آمده اما این طور نیست که تمام این گفتگوها ردیف شده باشد بدون تقطیع الآن در همین جا که محل بحث است فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا﴾ ما همه آیات را نشان فرعون دادیم در حالی که این طلیعه امر است هنوز از جریان عصا و ید بیضا باخبر نشد چیزی در اینجا نیامده چه رسد به آن هفت معجزه دیگر آن آیات دَم و ضفادع و قُمَل [۱۶] و امثال ذلک آن هفت معجزه با این دو معجزه که جمعاُ نه معجزه است فرمود: ﴿تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ [۱۷] هیچ کدام از این نه معجزه را نشان فرعون نداد در این بخش سوره «طه» چیزی از این معجزات یاد نشده مع ذلک فرمود که ما همه آیات را به او نشان دادیم او تکذیب کرد گفت اینها درست نیست و حاضر نشد ایمان بیاورد.

انکار فرعون با یقین به الهی بودن معجزات

در سوره مبارکه «اسراء» بخشی از این مطالب گذشت که این با اینکه برای او مسلم بود ایمان نیاورد آیه سوره مبارکه «اسراء» این بود ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَأْثُورٍ﴾ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا﴾ [۱۸] وقتی این معجزات را وجود مبارک موسای کلیم نشان فرعون داد این آیات را او دید برای او مسلم شد که اینها معجزه است سحر نیست و از طرف خداست و ایمان نیاورد آن گاه وجود مبارک موسی (علیه السلام) فرمود برای تو روشن شد که اینها آیات الهی است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائرٍ﴾ برای تو مسلم شد که اینها ساخته بشر نیست بافته سحره نیست کار خداست و خدا نازل کرده و من هم از طرف خدا آدمم خب چرا ایمان نمی آوری؟ این تعبیر که فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ﴾ [۱۹] مشابه اش در بخشهای دیگر خواهد آمد که ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ [۲۰] یعنی آل فرعون برای آنها روشن شد و مسلم شد که اینها کلمات الهی است اما مع ذلک ایمان نیاوردند چطور می شود که یک حق برای کسی روشن می شود با اینکه برای او بین الرشد می شود مع ذلک ایمان نمی آورد آیه سوره مبارکه «نمل» این است که ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً﴾ [۲۱] یعنی آیه روشن مبصر یعنی ذات بصر یعنی روشن و شفاف خب، این آیات روشن که آمد فرعون گفت اینها سحر است ﴿وَجَحَدُوا بِهَا﴾ در حالی که ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ [۲۲] مهم ترین بحث که در سوره مبارکه «اسراء» هم مشابه این گذشت این است که گاهی انسان حق برای او به عنوان بین الرشد روشن می شود اما ایمان نمی آورد با اینکه یقین دارد با اینکه قطع دارد ایمان نمی آورد تفکیک اینکه یقین هست، قطع هست، تصدیق علمی هست ولی تصدیق اعتقادی نیست.

{در این قسمت اجمالاً عدم عمل با وجود ایمان، باور، یقین ذکر شد}

اقسام چهارگانه انسان از نظر ادراک و تحریک ظاهری

در ذیل همین آیه سوره مبارکه «اسراء» گذشت که انسان چهار صنف است هم با در نظر گرفتن اوصاف ظاهر و اوصاف باطن مجموعاً می شود چهار صنف به حسب ظاهر یعنی در حوزه بدن انسان یک مجاری ادراکی دارد یک مجاری تحریکی از نظر مجاری ادراکی و تحریکی چهار صنف است صنف اول کسانی که مجاری ادراکی شان قوی، تحریکی شان هم قوی یعنی سامعه و باصره آنها خوب می شنود و خوب می بیند، دست و پای آنها هم که برای فرار است آماده است و وقتی خطری را دیدند کاملاً فرار می کنند، منفعتی را دیدند کاملاً جذب می کنند هم مجاری ادراکی اینها قوی است هم مجاری تحریکی اینها. گروه دوم کسانی اند که مجاری ادراکی اینها قوی است ولی مجاری تحریکی اینها ضعیف است یعنی خوب می بینند، خوب می شنوند درک می کنند اما در اثر سالمندی یا فرتوتی یا بیماری قدرت بدنی ندارند دست و پایشان یا فلج است یا مریض اند یا از کار افتاده اند و مانند آن،

مجاری ادراکی آن طور که باید کار نکند ضعیف است. قسم سوم به عکس این است کسی است که جوان است نیرومند است اما قدرت درک چشم و سامعه او ضعیف است کم‌دید است، کم‌بین است، کم‌شنوایی دارد و مانند آن. قسم چهارم گروهی‌اند که هم مجاری ادراکی آنها ضعیف است و عقب افتاده‌اند، هم مجاری تحریکی اینها مثل اینهایی که معلولین‌اند و در پرورشگاه هستند و امثال ذلک هم از نظر بینایی و شنوایی ضعیف‌اند هم از نظر دست و پا این برای ظاهر که می‌بینید.

اقسام چهارگانه انسان از نظر عقل نظری و عملی

در باطن هم انسان همین چهار گروه‌اند بعضیها هستند که خوش‌درک‌اند اهل عقل و عدل‌اند یعنی هم خوب می‌فهمند از نظر اندیشه و حکمت و عقل نظری، هم اهل عدل‌اند خوب عزم دارند عزم یعنی عزم برای عقل عملی است جزم برای اندیشه است و عقل نظری اینها کاملاً از هم جدا هستند اگر کسی موحد بود اینها را هماهنگ می‌کند و گرنه دستگاهی که مربوط به جزم و اندیشه است از دستگاه عزم و اراده و امثال ذلک کاملاً جداست تفکیک‌ش هم الآن روشن می‌شود بعضیها هستند که اهل عقل‌اند به لحاظ ادراک، اهل عدل‌اند به لحاظ عزم و تصمیم یعنی هم خوب می‌فهمند هم خوب عمل می‌کنند می‌شود عامل به عمل صالح تحقیقات دینی او خیلی خوب است تقوا و وارستگی و عدل او هم خیلی خوب است این از هر دو جهت قوی است هم آن عقلی که باید این معارف را بفهمد قوی است هم آن عقلی که «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» [۲۳] قوی است. گروه دوم کسانی‌اند که عقلشان خوب است، اندیشه‌شان خوب است خوب مسائل حلال و حرام را می‌فهمند اما این عقل عملی که «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» ضعیف است این می‌شود عالم فاسق با اینکه می‌داند چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است از نظر جزم علمی هیچ مشکلی ندارد ممکن است سخنرانی بکند کتاب هم بنویسد در این زمینه اما آن جایی که جای تصمیم و عزم و اراده است مشکل جدی دارد مثل انسانی که چشمش خوب می‌بیند کجا مار دارد می‌آید اما فلج است نمی‌تواند بدود. قسم سوم گروهی‌اند که بخشهای عملی اینها جای عزم و انگیزه اینها خیلی قوی است ولی اندیشه و ادراک آنها ضعیف است مثل یک مقدس کم‌درک این هر چه بشنود عمل می‌کند اما تشخیص ضعیف است این قصوری در ناحیه عمل ندارد منتها یک راهنمای خوبی می‌خواهد که خوب درک بکند. قسم چهارم کسانی‌اند که از هر دو جهت ضعیف‌اند مثل جاهل مُتهتک نه اندیشه خوبی دارد نه انگیزه خوبی دارد.

جدایی اعتقاد و ایمان از علم و یقین در برخی انسان‌ها

چون دستگاه تصمیم‌گیری کاملاً یعنی کاملاً جدای از دستگاه اندیشه و اینهاست انسان می‌شود عالم فاسق سرش این است که ما دوتا گره و دوتا عقد داریم عقدی است یعنی گرهی است بین موضوع و محمول که مستحضرید که در منطق می‌گویند «تسمی القضية عقداً» قضیه را عقد می‌گویند برای اینکه بین محمول و موضوع گره خورده وقتی گفتیم «زید قائم» این «هو» گرهی است که موضوع و محمول را به هم بست این شده عقد این کار اندیشه و علم است بعد از این عصاره این قضیه علمی را این شخص

باید به جان خود گره ببندد این می‌شود اعتقاد و ایمان، اگر به جان خود گره نبست این فقط عالم است اگر به جان خود گره بست با دو عقد یک گره بین موضوع و محمول یک گره بین نتیجه قضیه و جان خود این می‌شود مؤمنی که دارای عمل صالح است اگر گره نزد ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [۲۴] این ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا﴾ [۲۵] «سین» هم «سین» تأکید است به طور شفاف، یقین، آشکار برای فرعون ثابت شد این آیات الهی است در سوره مبارکه «اسراء» وجود مبارک موسی بالصراحه به فرعون گفت آخر برای تو روشن شد این حرفهای خداست ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَاطِرٍ﴾ [۲۶] آخر چرا ایمان نمی‌آوری.

عواقب عدم تسلیم در برابر حق

این ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ [۲۷] همین است دوتا طلبه که در اتاق مشغول مباحثه‌اند سومی این دو نفر خداست که جمعاً می‌شود دو نفر و خدا ثالثِ اثنین است نه ثالثِ ثلاثه اینها با اینکه روشن شد حق با رفیق اوست در این مباحثه کردند عبارتی یا جامع‌المقدمات است یا سیوطی است یا مغنی است همین اول طلبگیش است با اینکه فهمیده حق با اوست این حتماً می‌خواهد بگوید من هم چیز دیگر می‌خواهم بگویم این وقتی بزرگ شد آفتی برای جامعه است اول آسیب به خودش می‌رساند بعد به جامعه در همان اوایل آدم باید خودش را بسازد در برابر حق باید تسلیم بشود دیگر وگرنه انسان اگر بزرگ شد ممکن نیست حق را ببیند و باور کند این می‌شود آسیب و آفت بنابراین در بیان نورانی حضرت امیر هم هست که «مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ» [۲۸] مُصارعه یعنی کشتی گرفتن اگر کسی با حق کشتی بگیرد یقیناً شکست می‌خورد.

آثار پیوند علم و ایمان توسط عقل

خب، بنابراین این در درون همه ما هم هست ما باید مواظب باشیم که کجا جای جزم است و کجا جای عزم این دو با هم باشند اگر آن روح کامل یک رهبری را به عهده گرفت یک نماز جماعتی را در صحنه دل به پا کرد که همه قوای علمی و عملی به او اقتدا کردند این همان بیان نورانی امام سجاد است که فرمود عقل رائد روح است [۲۹]، انسان یک نماز جماعتی می‌خواند در درون، همه قوا به تبعیت او حرکت می‌کنند شهوت سر جایش محفوظ است، غضب سر جایش محفوظ است نگفتند چیزی را تعطیل کن که گفتند تعدیل کن همه اینها سر جایش محفوظ است آن حس و وهم و خیال هم سر جایش محفوظ است حس خیلی کار می‌کند وهم خیلی کار می‌کند خیال خیلی کار می‌کند در تحت رهبری عقل نظری شهوت و غضب هم خیلی کار می‌کنند در تحت هدایت و رهبری عقل عملی اگر آن عقل فائق قیادت و رهبری و امامت این امت را به عهده بگیرد این شخص یک قافله خوبی خواهد بود

بنابراین وجود مبارک موسای کلیم به فرعون گفت برای تو بین‌الرشد ثابت شد که اینها حق است اما ایمان نمی‌آوری چه در سوره مبارکه «نمل» [۳۰] چه در سوره مبارکه «اسراء» [۳۱] این دو آیه شفاف هست و شفاف شد که گاهی انسان حق برای او قطعی می‌شود ولی او ایمان نمی‌آورد مثل کسی که به صورت قطع آتش را می‌بیند، مار را می‌بیند، عقرب را می‌بیند ولی نمی‌تواند فرار

بکند برای اینکه با سوء اختیار خودش این دست و پا را فلج کرده خب کسی دست و پای خودش را فلج کرده چطوری می‌تواند خودش را نجات بدهد.

ناتوانی فرعون و مغالطه او در برابر معجزات الهی

فرمود: ﴿لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا﴾ با اینکه الآن ملاحظه می‌فرمایید اینجا بسیاری از آیات هنوز مطرح نشده ولی می‌فرماید ما همه این آیات را به فرعون نشان دادیم مثلاً، ﴿لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى﴾ همان طوری که در جریان نمرود فرمود: ﴿قُبْهَتِ الذِّیْ كَفَرٌ﴾ [۳۲] جوابی نداشت فرعون هم اینجا جوابی ندارد گفت شما آمدید که ما را با سحر از مصر بیرون کنید خب این همه سحره زیر نظر تو هستند مگر با سحر می‌شود مملکت را گرفت خب این همه سحره که تو داری کدام یک از اینها توانستند چنین کاری بکنند به موسی و هارون (سلام الله علیهما) می‌گوید شما آمدید سحر بکنید که کشور ما را بگیرید این حرف قابل گفتن نیست ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴾ حالا می‌خواهد بازی در بیاورد حالا ما مسابقه می‌دهیم خب این همه سحره‌ای که تو داری در زیر نظر تو کار می‌کنند کسی تا حال چنین کاری کرده که مملکت را با سحر زیر و رو بکند وجود مبارک موسای کلیم گفت که آنچه را که ما آوردیم حق است و آنچه را که تو می‌گویی باطل، باطل کاری از او ساخته نیست در محدوده خیال ممکن است یک انسان مختالی را متأثر بکند ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا﴾ از اینکه گفت ﴿أَرْضِنَا﴾ چون یک سلطه خاصی فقط در منطقه مصر و امثال مصر داشت و گرنه منطقه شام و امثال شام که مدین در همان مناطق بود تقریباً شمال شرقی مصر قرار دارد یعنی کسی که از مصر بیرون می‌آید به طرف مشرق به طرف شام و مدین و اینها می‌رود وجود مبارک موسای کلیم وقتی به مدین رسید شعیب فرمود آن جریان قتلی که در مصر اتفاق افتاده و عده‌ای تو را تعقیب می‌کردند ﴿نَجُوتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [۳۳] اینجا دیگر آنها به تو دسترسی ندارند اینجا در تحت قدرت آنها نیست معلوم می‌شود که حوزه اقتدار فرعون در همان محدوده مصر و اطراف مصر بود مدین و این قسمت شام زیر سلطه او نبود ﴿مِنْ أَرْضِنَا﴾ هم که گفت همان منطقه را می‌گوید نه منطقه‌های دیگر. خب، ﴿لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴾ ﴿فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ﴾ ما هم سحری مثل سحر تو می‌آوریم تو اگر تحدی کردی گفתי معجزه است معجزه معنایش این است که مُمائل ندارد دیگر ما هم می‌گوییم سحر است و مُمائل دارد و مُمائلش هم می‌آوریم ﴿فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سَوًى﴾ که موعد مبارزه و مناظره را دارد تعیین می‌کند.

بخش زیر از خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه می‌باشد.

عقل با چشم دل سرانجام کار را مینگرد، و پستی و بلندی آن را تشخیص می‌دهد. دعوت کننده حق، (پیامبر «») □ دعوت خویش را به پایان رسانید، و رهبر امت به سرپرستی قیام کرد، پس دعوت کننده حق را پاسخ دهید و از رهبران اطاعت کنید. گروهی در دریای فتنه ها فرو رفته، بدعت را پذیرفته، و سنتهای پسندیده را ترک کردند؛ مؤمنان کنارگیری کرده و گمراهان و دروغگویان به سخن آمدند. مردم! ما اهل بیت پیامبر □ چونان پیراهن تن او، و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی، و درهای ورود به آن معارف، می‌باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد، و هر کس از غیر در وارد شود،

دزد نامیده میشود.

مردم! دربار اهل بیت پیامبر ﷺ آیات کریمه قرآن نازل شد، آنان گنجینه های علوم خداوند رحمانند، اگر سخن گویند، راست گویند، و اگر سکوت کنند بر آنان پیشی نجویند. پس باید امام و راهنمای مردم به مردم راست بگویند، و راه خرد پیمایند و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت. پس آن که با چشم دل بنگرد، و با دیده درون کار کند، آغاز کارش آن است که بیندیشد؛ آیا عمل او به سود او است یا زیان او؟ اگر به سود است ادامه دهد، و اگر زیانبار است توقف کند، زیرا عمل کننده بدون آگاهی چون روندهای است که بیراهه میرود، پس هر چه شتاب کند از هدفش دورتر میماند، و عملکننده از روی آگاهی، چون روندهای بر راه راست است، پس بیننده باید به درستی بنگرد، آیا رونده راه مستقیم است یا واپس گرا؟ و بدان که هر ظاهری باطنی متناسب با خود دارد، آنچه ظاهرش پاکیزه، باطن آن نیز پاک و پاکیزه است، و آنچه ظاهرش پلید، باطن آن نیز پلید است،

و پیامبر راستگو ﷺ فرمود: «همانا خداوند بندهای را دوست دارد، اما کردار او را دشمن، و کردار بندهای را دوست می دارد اما شخص او را دوست ندارد.» آگاه باش! هر عملی رویشی دارد، و هر روینده ای از آب بینیا نیست، و آبها نیز گوناگون میباشند. پس هر درختی که آبیاریش به اندازه و نیکو باشد، شاخ و برگش نیکو و میوه اش شیرین است، و آنچه آبیاریش پاکیزه نباشد، درختش عیب دار و میوه اش تلخ است
از نهج البلاغه خطبه ۱۵۴-

تاثیر تبلیغات در عوام

اما اگر کار از مراکز علمی گذشت، - یعنی از حوزه و دانشگاه که محورهای علمی است - قرآن اصرار دارد عالمانه سخن بگویید؛ اما گذشت و کار به دست دیگران افتاد، آنها هم همین دو مرحله را دارند؛ اگر می خواهند از غذایی حمایت کنند، اول تبلیغ است و بعد از مدتی تکرار است؛ آن تبلیغ متأسفانه جای تعلیم می نشیند و این تکرار جای تعلیل می نشیند؛ مثلاً اگر بخواهند پفک را به خورد بچه های مردم بدهند، اول تبلیغ می کنند، بعد ده بار، بیست بار یا سی بار تکرار می کنند و می گویند، این بچه ها و مادرانشان هم باور می کنند که این ماده غذایی خوبی است، یا فلان ماده دیگر ماده غذایی خوبی است یا فلان پودر، پودر خوبی است. از متخصص سؤال می کنیم، می گوید این چنین نیست؛ از مسئولین تغذیه سؤال می کنیم، می گویند این چنین نیست. پس کار آنها اول تبلیغ است و بعد تکرار؛ بخواهند شخصی را بالا ببرند، همین دو کار است! بخواهند شخصی را پایین بیاورند، همین دو کار است! این فراز و فرود اشخاص این طور است، فراز و فرود کالا این طور است، فراز و فرود حتی یک پارچه این طور است؛ پارچه ای را می خواهند به خورد مردم بدهند، اول تبلیغ است و بعد تکرار، ده بار، بیست بار یا سی بار که بگویند جامعه باورش می شود. جامعه اگر جامعه حوزوی و دانشگاهی باشد با تعلیم و با تعلیل پیش می رود نه با تبلیغ. اگر جامعه از مسئله حوزه و دانشگاه جدا شد و خودساخته شد، این جامعه با تبلیغ و با تکرار سامان می پذیرد که صبغه علمی ندارد؛ جاهلیت این طور بود، بازار عکاظ این طور بود، می خواستند کسی را بالا ببرند این طور بود، می خواستند کسی را پایین بیاورند این طور بود، کالا، جنس و پارچه ای را می خواستند بالا ببرند این طور بود یا پایین بیاورند این طور بود. قرآن فرمود این کارها را نکنید! شما ببینید برهان چیست! ما

سرمایه را به شما دادیم! ما در درون شما یک سلسله سرمایه را گذاشتیم! ما بدهیات را به شما گفتیم! کسی به شما نگفت که «اجتماع نقیضین» محال است، کسی که به شما نگفت «اجتماع ضدّین» محال است، کسی که به شما نگفت که «دور» محال است، اینها را خودتان می‌دانید! کسی که به شما نگفت «الکلّ أعظمُ من الجزء»، اینها بدهیات است و سرمایه‌های اوّلی است که ما به شما دادیم، این سرمایه را بگیرید و رشد کنید، این می‌شود برهان عقلی. همین عقل می‌گوید من از راهی آمدم؛ ولی نمی‌دانم از کجا آمدم؟ به جایی می‌روم؛ ولی نمی‌دانم کجاست! من مسافری هستم در این بین راه، کسی باید باشد که مرا راهنمایی بکند که کجا بروم؟! و آن می‌شود پیغمبر. ما این قدر می‌فهمیم که از جایی آمديم، اما کجا بود نمی‌دانیم! این قدر می‌فهمیم که باید جایی برویم، اما کجاست؟ آن‌جا را نمی‌دانیم! پس کسی باید باشد که ما را راهنمایی بکند؛ لذا عقل می‌گوید وحی لازم است، پیغمبر لازم است، آن‌که ما را آفرید باید ما را راهنمایی کند و راهنمایان هم انبیای الهی هستند. عقل می‌گوید این چیزها را خودم می‌فهمم که بدهیات است و خیلی از چیزها را هم نمی‌فهمم؛ ولی می‌فهمم که راهنمایی باید داشته باشم. پس حرف‌ها یا باید به عقل تکیه کند یا به نقل تکیه کند؛ اما نیاکان ما این‌چنین گفتند، پدران ما این‌چنین گفتند، ما این را شنیدیم پس حق است و آن را نشنیدیم پس باطل است که قرآن کریم چند جا این جریان را نقل می‌کند، می‌فرماید: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾، [۱۳] ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا﴾، [۱۴] شما که می‌گویید قبول و نکول ما وابسته به پذیرش و نفی آنهاست و چیزی را که آنها قبول نکنند ما قبول می‌کنیم، چون ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ و چیزی را هم که آنها قبول نکنند ما نمی‌پذیریم: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهِ ۖ ذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾، [۱۵] فرمود: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾، ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾، ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾، [۱۶] مکرّر این مضمون را ذات اقدس الهی در چند جا گفت، گفت آخر شما چگونه بی‌عقلانه پیرو آنها هستید؟! درباره این سؤال‌هایی هم که از خود شما می‌کنیم، شما این را برابر یک سنت غیر علمی دارید، این‌طور نیست که برای شما محققانه برهانی اقامه شده باشد، درست است ما از شما سؤال می‌کنیم که خالق آسمان و زمین کیست؟ شما هم می‌گویید خدا؛ اما این را محققانه نمی‌دانید، چون اگر محققانه این را بدانید به لوازم این پاسخ ملتزم می‌شوید! اگر در سوره مبارکه «طور» فرمود: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾، [۱۷] یعنی در عین حال که ما از شما سؤال می‌کنیم ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾، [۱۸] شما می‌گویید «الله»؛ ولی می‌گوییم همین را عالمانه نمی‌گویید، ﴿بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾، [۱۹] در ضمن همین آیات است، ﴿بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، [۲۰] در ضمن همین آیات است، در چند جا می‌فرماید از آنها سؤال بکنید خالق آسمان و زمین کیست؟ می‌گویند «الله»، بعد می‌فرماید: ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾، [۲۱] اینها نمی‌فهمند که دارند چه می‌گویند! اگر خالق آسمان و زمین «الله» است، برخی از ربوبیت‌ها را هم به خدا اسناد دهید: ﴿مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ﴾؟ که ﴿لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾، [۲۲] اگر این حرف را می‌گویید و می‌فهمید، پس باید به لوازم آن را هم ملتزم باشید. شما چیزهایی را شنیدید و الآن می‌گویید. برهان مسئله را در سوره مبارکه «طور» مشخص کرد، فرمود که شما باید محققانه و عالمانه جزم داشته باشید که خودتان مخلوق هستید و این نظام سپهری هم مخلوق است، برای اینکه انسانی که هستی او عین ذات او نیست، این نمی‌تواند خودبه‌خود پیدا بشود!

قسمت ۸/ زخرف/ تسنیم

سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۲۴ فرمود: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي﴾؛ انبیای قبلی هم همه این حرف را زدند، ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾، این است که انسان اگر بخواهد حق عمر خودش را زنده کند، یا باید بالاخره حوزوی فکر کند یا دانشگاهی؛ یعنی یا با تعلیم و تعلیل حوزوی انس پیدا کند یا با تعلیم و تعلیل دانشگاهی که بشود مجتهد یا

بشود استاد، وگرنه تبلیغ را به جای تعلیم به خوردش می دهند و تکرار را به جای تعلیل به خوردش می دهند که در این صورت او به جای اینکه به سراغ غذای اصلی برود، به سراغ غذای بدلی می رود و به جای اینکه به سراغ یک سلسله اموری که آرام بخش است برود، به سراغ مواد می رود؛ این تکرار کار تعلیل را برای عوام می کند و آن تبلیغ برای عوام کار تعلیم را انجام می دهد. در روایات ما هست که «فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبُهُ إِلَّا كُفْرًا وَلَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» [۳۸] آدم یک جا بنشیند و چیزی یاد نگیرد، به همان اندازه از خدا دور است. از بیانات نورانی حضرت امیر هست - قبلاً ملاحظه فرمودید که اینها در قوس نزول همه چیز را می دانستند، چون «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» [۳۹] اینها هستند، در قوس نزول هر چه بنا بود بشر بداند اینها دانستند؛ اما در قوس صعود براساس «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» [۴۰] دارند حرکت می کنند - فرمود روزی که چیزی من یاد نگیرم: «إِذَا أَتَى عَلَى يَوْمٍ لَا أَزِدَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرِّبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بُورِكَ لِي فِي طُلُوعِ الشَّمْسِ ذَلِكَ الْيَوْمَ» [۴۱] چیزی که من در آن روز یاد نگیرم، آن روز برای من مبارک نیست.

۸/ زخرف/تسنیم

نقش و تاثیر نذیر و منذر

بالا نسبت به پایین کاملاً اشرف دارند، بعد می گویند: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» یا در همان ورودی است که «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» [۳۶] یعنی وقتی این طبقات را وارد جهنم میکنند، این بداندیشان و کفار و فسّاق را فرشته هایی که مسئول جهنم هستند می گویند: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» این بحث هم قبلاً ملاحظه فرمودید گذشت «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» درست است، نذیر اول و بشیر اول انبیا و ائمه (علیهم السلام) هستند؛ اما مستحضر هستید که پیغمبر در خانه هر کسی نمی رود، این «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» مگر سخن رانی که در مسجد شما بود، در حسینیه شما بود، پای منبر او ننشسته اید؟ این حرفها را به شما نگفت؟ مگر زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت به همه روستاها سر میزد و به تکتک آنها مسائل را میگفت یا مبلغان میرفتند؟ اگر این «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» [۳۷] انسان میتواند به جایی برسد که در قیامت ملائکه به حرف او استدلال کنند، بگویند فلان آقا در فلان مسجد به شما نگفت؟ این «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» معنای آن این نیست که مگر پیغمبر نیامد به شما بگوید، این روحانی که میگوید حرف پیغمبر را میزند، پس انسان می تواند، حوزه میتواند کاری بکند که فرشتهها به حرف او استدلال بکنند به سنت او استدلال بکنند. استدلال می کنند «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ»، آنها میگویند: «بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا» [۳۸] غرض این است که گاهی اینها میبینند برای حسرت، اصلاً کافر بهشت را نبیند دلیل نداریم؛ اما آن دیدنی که لذت ببرد نیست، دیدن حسرت آمیز است. مؤمن جهنم را اصلاً نبیند نیست، آن نگاهی که رنج آور باشد نیست؛ اما نگاهی که شکر آور باشد خدا را شاکر هستیم چنین جای بدی بود و ما به اینجا نیامدیم، این ممکن است.

در این قسمت فرمود ما همه نِعَم را برای مؤمنین آماده می کنیم، گرچه در قیامت بعد از آن که همه خاک شدند، همه را از خاک بر میانگیزیم، اینها و به نام امام آنها «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» [۳۹] اما دیگر پسر و پدري نیست، چون همه از خاک برخاستند، توالد که نیست؛ اما آن آثاری که در دنیا بود به علاقه «ما کان» سر جای خود محفوظ است، برای اینکه یک شخص از هر نظر متنعم باشد ممکن است که ذراری او را که مؤمن بودند به آنها ملحق بکنیم، پس «هاهنا امورٌ ثلاثَةٌ»: یکی خود شخص

است که در روح و ریحان است؛ یکی ذراری، فرزندان، نوهها، نبیرهها، نتیجهها و ندیدههای او که اهل ایمان بودند اینها را به آنها ملحق میکنیم؛ سوم آن بچههای خردسال هستند که آنها ایمانی نداشتند تا ما به اینها ملحق بکنیم، درباره آنها سخنی نیست. ذریه‌های که اهل ایمان باشند، برای تکمیل نشاط بزرگ‌ترها، اینها را با هم جمع می‌کنیم. درست است که ﴿فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ [۴۰] چون همه از خاک هستند، دیگر کسی پسر کسی نیست، پدر کسی نیست؛ اما آن انس و علاقه‌ای که در دنیا بود اینها تمام تلاش و کوشش را داشتند هر کار خیری که کردند به هر حال به فکر پدر و مادر بودند، اینطور نیست که حالا ما بگوییم آنها رفتند، به هر حال هر کدام از ما موظف هستیم به یاد آنها باشیم، همین که به یاد آنها بودیم ذات اقدس الهی برای اینکه ما را با آنها یکجا جمع کند، این منت را هم بر آنها و بر ذراری آنها می‌گذارد که اینها را یکجا جمع می‌کند، یک نظام خانوادگی پیدا میکنند لذت کامل می‌برند. قسمت ۴/طور/تسنیم

بیان مسئولیت روحانیت در تبلیغ دین

اگر کسی واقعاً می‌خواهد در حوزه بماند مرجع بشود یا استاد حوزه بشود کرسی تدریس داشته باشد این تمام آن دقایق و مرجع ضمیر رسائل و کفایه و اینها را باید خوب بلد باشد و بتواند تدریس کند اما اکثری عزیزان ما این‌چنین نیستند مسئولیت اینها این است که در شهر و روستا به جای انبیا بنشینند فرمود پیامبران کارشان انداز مردم است ﴿مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾ [۷] فرمود: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ [۸] بعد فرمود اینها باید بیایند حوزه‌ها متفقه بشوند مقداری علوم اسلامی را یاد بگیرند برگردند به شهر و روستایشان ﴿لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ [۹] کاری که این طلاب و روحانیون می‌کنند حالا یا امام جماعت‌اند یا امام جمعه‌اند یا سخنران‌اند یا نویسنده‌اند در شهر و روستا کتاب می‌نویسند اینها به جای انبیا نشستند.

تبیین اهمیت مسئولیت روحانیت با تفسیر ﴿الْمَ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾

برای اینکه وقتی تبهکاری را به جهنم می‌برند ملائکه از آنها سؤال می‌کنند ﴿الْمَ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ [۱۰] این ﴿الْمَ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ معنایش این نیست که مگر پیغمبر در خانه‌ات نیامده مگر امام در خانه‌ات نیامده مگر پیغمبران و ائمه (علیهم السلام) تک‌تک در خانه تک‌تک مردم می‌رفتند این عالمان دین این واعظان این مبلغان این نور چشمان امام زمان کار انبیا را می‌کنند؛ فرشتگان به این جهنمی‌ها می‌گویند مگر در فلان مسجد نبودی مگر پای سخنرانی فلان شخص نشستستی مگر این آقا از آیات قرآن نگفت مگر نگفت اهل بیت چنین گفتند؛ ﴿الْمَ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾. خب انسان به جایی می‌رسد که سخنرانی‌اش در مسجدها در منبرها در جماعت‌ها در نماز جمعه‌ها مورد احتجاج ملائکه قرار می‌گیرد این کم کار است! این ﴿الْمَ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ مگر معنایش آن است که مگر پیغمبر در خانه‌ات نیامده یا معنایش این است که مگر در مسجد نشنیدی، مگر فلان سخنران نگفت مگر فلان واعظ نگفت مگر فلان امام جماعت نگفت؟ این کم کار است انسان هم خودش را نجات بدهد هم جامعه را.

راهکار موفقیت روحانیت در تبلیغ دین

بنابراین رسالت اصلی ماها که بخواهیم بعد از مدتی به مسئولیت‌مان برگردیم این است که اول تا آخر قرآن را به خوبی بدانیم یعنی هر جای قرآن را باز کردیم یک ترجمه رقیق و تفسیر روشنی بدانیم که نمایم حالا تفسیرهای عمیق و اینها مطلب دیگر است ولی هیچ جای آیات قرآن برای ما مجهول نباشد یعنی اول تا آخر قرآن هر جا را باز کردیم کاملاً بدانیم اول تا آخر نهج‌البلاغه را بدانیم اما نه آن طوری که جناب ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید من فکر نمی‌کردم کمتر از ده سال طول بکشد [۱۱] آن ابن‌ابی‌الحدید بود آن‌طور را از ما توقع ندارند اما همین معنای ظاهری یعنی هر خطبه‌ای را دیدیم بفهمیم، این وظیفه ماست.

اکرام نبودن زندگی سرمایه‌داری در نگاه اهل بیت (علیهم السلام)

این بحث را لابد مراجعه فرمودید حضرت فرمود اگر کسی متمکن بود سرمایه‌دار بود و سرمایه‌دارانه زندگی کرد باید بفهمد خدا او را اهانته کرده او را تحقیر کرد [۱۲] هم مسئولین ما باید جلوی تظاهر به ثروت را بگیرند هم ماها باید بدانیم که داشتن، کمال نیست این برهان علوی، برهان تام است خدا رحمت کند صدرالمتألهین را! می‌فرماید قول معصوم، حدّ وسط برهان قرار می‌گیرد [۱۳] حالا برهان یا برهان عقلی است یا نقلی یعنی اگر ثابت شد که این حرف، حرف معصوم است مثل «کلّ متغیّر حادث» می‌تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد یک وقت می‌گوییم «العالم متغیّر و کلّ متغیّر حادث فالعالم حادث» این می‌شود برهان عقلی، یک وقت «هذا ما قاله المعصوم (علیه السلام) و کلّ ما قاله المعصوم فهو حقّ لا ریب فیه فهذا حقّ لا ریب فیه» قول معصوم بعد از احراز سند و متن می‌تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد خب حضرت فرمود این احترام نیست این شخص باید بداند مورد تحقیر خداست حالا ما تحقیر نکنیم ولی خودمان بپذیریم که متوسط زندگی کردن ننگ نیست شما شرح حال مرحوم علامه مجلسی و مرحوم مولی صالح مازندرانی که این اصول کافی را یعنی جلد اول و دوم و هشتم کافی نه فروع کافی را، در دوازده جلد شرح کرد که شرح خوبی هم است ملاحظه بفرماید شیخ‌الاستاد مرحوم علامه شعرانی تعلیقه‌های خوبی، پاورقی‌های خوبی هم بر این دوازده جلد دارد این می‌خواست داماد مرحوم مجلسی بشود پدر به دخترش گفت که این طلبه وضع مالی‌اش ضعیف است عرض کرد پدر، نداشتن، ننگ نیست اینها شده دین اینها شدند حافظ دین ما کار نداریم که جامعه چطور است ما باید مسیر جامعه را عوض کنیم این دانشجویان عزیز باید مسیر جامعه را عوض کنند. قسمت ۱۲/احزاب

بررسی اسوه بودن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در نکاح و فهم آن

فرمود من یک حرف تازه‌ای در ازدواج آوردم من نمی‌خواهم نر و ماده با هم جمع بشوند من یک چیز تازه‌ای آوردم به نام نکاح، این سنت من است «النکاح سنتی» آن‌گاه به مردها فرمود شما عاقلانه با همسرانتان به سر ببرید ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [۱۴] رفتارتن، گفتارتان، مضاجعه‌تان، مناکحه‌تان باید عقل‌پسند و نقل‌پسند باشد ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ کمک آنها باشید به خانم‌ها هم فرمود سکینت و آرامش منزل به عهده شماست [۱۵] فرمود این حرف‌ها را من آوردم وگرنه اجتماع نر و ماده به نام ازدواج عادی در کفار هم هست در غیر کفار هم هست در حیوانات هم هست من آنها را نیاوردم «النکاح سنتی» من یک چیز تازه آوردم و اگر کسی سن ازدواجش بگذرد و ازدواج نکند و دیر ازدواج بکند این اعراض از سنت پیغمبر است قهراً به حرام می‌افتد وقتی به حرام افتاد دیگر مسئول است بنابراین مسئله نکاح با حفظ شرایطش از بهترین امور زندگی است حالا یک مقدار مسئولین باید کمک کنند یک مقدار مردم، مسئولینی که مردمی‌اند مردمی که مثل مسئول‌اند دیگر بیگانه نیستند بنابراین باید دست به دست هم بدهند قسمت مهم به عهده خود جوان‌هاست که ادراک صحیح این است فرمود این سنت را من آوردم.

اجتهادی بودن پایه‌گذاری سنن حسنه در جامعه

نگاه کنید در اسلام دو اجتهاد است: یک اجتهاد است که قوانین کلی را که خدا در قرآن و ائمه (علیهم السلام) در روایات فرمودند کسی بعد از تحصیلات کامل از این قوانین، فروعی را استخراج بکند فروعی را به این اصول برگرداند اصولی را بر این فروع منطبق کند این همان اجتهادی است که در حوزه‌ها رایج است یک قسمت دیگر اجتهاد در سنت‌آوری است فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [۱۶] این «سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً» یعنی چه؟ یعنی - معاذ الله - بدعت بگذارید نه، معنایش این است که آن چیزهایی که من گفتم به مردم بگویید نه، معنایش آن است که ببینید جامعه چه چیزی کم دارد مطابق شرایط روز از آن اصولی که ما گفتیم استنباط کنید و آن جامعه را با آن سنت پرورانید. یک وقت است امام (رضوان الله علیه) می‌فرماید آخرین جمعه ماه مبارک رمضان راهپیمایی روز قدس است این سنت حسنه است اصل کمک کردن به محرومان و مظلومان چیز خوبی است جمع شدن چیز خوبی است اما حالا واجب نیست که انسان در روز معین برود ولی همه قرار بگذارند که یک روز با هم یک ملت محروم را کمک بکنند هفته وحدت این‌طور است هفته ولایت این‌طور است اینها سنت‌های حسنه است «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً» یعنی ببیند نیاز جامعه چیست این نیاز را تحت آن اصول و قواعد کلیه مندرج بیابد بعد شروع بکند با هم کاری را انجام بدهند اگر چهارشنبه سوری است می‌شود سنت سیئه و اگر تظاهرات روز قدس است می‌شود سنت حسنه.

تأثیر مستضعف نگه داشتن مردم

فرمود: از این ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ - بنا شد که آن بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) معنا شود - ببینید در آن بیان بلند وجود مبارک سیدالشهداء فرمود من از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا كَذَا وَ كَذَا وَ كَذَا» آرام بنشیند «حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ [۳۸] فرمود شما الآن می دانید که حکومت اموی چه کاری می کند، این بیان رسمی پیغمبر است که من شنیدم، فرمود اگر ملتی بنشیند و بشنود که یک هیأت حاکمه ای دارد ستم می کند و آرام باشد، این حاکم و محکوم «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ»، چرا؟ «حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ آن مستضعف ستم پذیر، در حکم مستکبر است که «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ»، سرش این است که در جهنم مستضعفین می گویند: خدایا! «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ»؛ [۳۹] عذاب آنها را دو برابر کن! خدا هم در پاسخ می فرماید: ﴿لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ [۴۰] شما هم مستکبرید، آنها هم مستکبرند؛ آنها دو گناه کردند، شما هم دو گناه کردید. آنها دو گناه کردند: خودشان بیراهه رفتند و شما را هم تشویق و ترغیب کردند به بیراهه. شما هم دو گناه کردید: یکی اینکه بیراهه رفتید و دیگر اینکه در خانه ما را بستید! اگر شما به آن جا نرفته بودید و ما را یاری می کردید، ما اولیای شما می شدیم! فرمود: ﴿لِكُلِّ ضِعْفٍ﴾، این استدلال خدا برای جهنمیو در جهنم است! فرمود: ﴿لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ شما هم مستکبر هستید و دو گناه کردید! آن بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که به آن مرد شامی گفت اگر شماها نرفته بودید که در خانه ما بسته نمی شد، شما اموی و مروانی را تقویت کردید. [۴۱] این جا فرمود مردان الهی کسانی هستند که اهل «إِنْتَصَار» هستند، «إِنْتَصَار» یعنی انتقام، نه یعنی نصرت خواهی از دیگری! فرمود خدا می تواند «إِنْتَصَار» کند، «إِنْتَصَرَ» یعنی «إِنْتَقَمَ». در سوره مبارکه که به نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست، در آن جا فرمود خدای سبحان اگر می خواست از آنها «إِنْتَصَار» می گرفت؛ یعنی انتقام می گرفت. در سوره مبارکه ای که به نام حضرت است در آیه چهارم فرمود: ﴿وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾؛ اگر خدا می خواست از ظالمین انتقام می گرفت؛ ولی می خواست شما را بیازماید و ببیند شما ملت زیر سلطه و ستم پذیری هستید یا نه؟ ﴿وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾، ولی ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾؛ [۴۲] پس «إِنْتَصَرَ» یعنی «إِنْتَقَمَ»؛ یعنی زیر بار ظلم نرفت، همان بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»، [۴۳] چقدر این بیان نورانی است! فرمود سنگ پذیر نباشید، اگر سنگی آمد فوراً از آن جایی که آمد برگردانید، مثل دفاع هشت ساله، به کسی سنگ نزنید، ولی سنگ آمده را برگردانید: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»، اینکه ما آن کلمات را می بوسیم برای همین است. فرمود ذلت پذیر نباشید، زیر بار ظلم نروید «لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلَ»، [۴۴] این جا هم همین است! مردان الهی کسانی هستند که اهل انتقام می باشند، نه حمله کنند! ولی اجازه حمله هم نمی دهند. امیدواریم این نظام تا ظهور صاحب اصلی آن محفوظ بماند قسمت ۳۳/شورا/تسنیم

مال چیز خوبی است که قوام مملکت است مطابق آیه سوره مبارکه «نساء» که ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ [۱۹] یعنی ثروت، قوام مملکت است فقیر را که فقیر می‌گویند نه برای اینکه مال ندارد آن که مال ندارد فاقد مال است نداشتن مال یعنی فقدان مال، فقیر را فقیر می‌گویند برای اینکه ستون فقراتش شکسته است چون انسانِ ندار قدرت مقاومت ندارد به او می‌گویند فقیر چون ملت گرسنه قدرت ایستادگی ندارد به او می‌گویند فقیر، نه قدرت ایستادن، آن که ایستاده در کوی و برزن دارد گدایی می‌کند نشسته است ایستاده نیست فرمود: ﴿جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ قیام مردم، مقاومت مردم، ایستادگی مردم بر اساس توانمندی آنهاست اگر کسی گرفتار فقر مالی باشد ستون فقرات او شکسته است و قدرت قیام ندارد مال چیز خوبی است خدا از آن به خیر یاد کرده [۲۰] .

بیان نورانی علی(علیه السلام) در همراه نبودن ثروت با کمال

اما آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که شما تحلیل کنید که ثروتمند بودن و مرقّه بودن آیا کمال است یا کمال نیست این تحلیل عقلی حضرت است در نهج البلاغه فرمود اگر بگویید کمال است باید بگویید انبیا(علیهم السلام) که ساده‌زیست‌ترین مردم عالم بودند و این ثروت را نداشتند خدا این کمال را به آنها نداد چه کسی جرأت می‌کند که بگوید کمالی را خدا به انبیا نداد پس اگر داشتن، کمال باشد چون قدر مسلم این است انبیا دستشان از مسائل مالی کوتاه بود مال دار نبودند و مانند طبقه ضعیف به سر می‌بردند باید ملتزم بشوید که این کمال را خدا به انبیا(علیهم السلام) نداد هرگز این التزام ممکن نیست. پس معلوم می‌شود داشتن، کمال نیست قصص انبیا را هم نقل می‌کند جریان حضرت موسی و عیسی و داود را نقل می‌کند فرمود بالأخره این داود با اینکه رهبر انقلاب بود ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾ [۲۱] با رهبری بالأخره به جایی رسید با انقلاب به جایی رسید اما با زنبیل فروشی داشت زندگی می‌کرد. بعد این حرف را می‌زند این حرف را ما نمی‌توانیم بنویسیم نمی‌توانیم روی منبر بگوییم چون از ما قبول نمی‌کنند ولی از علی قبول می‌کنند ما از علی قبول می‌کنیم فرمود حالا که این است نتیجه‌اش این است که اگر کسی ثروتمند بود باید بفهمد که خدا او را تحقیر کرده است مگر این حرف را می‌شود در جامعه گفت آن که وضع مالی‌اش خوب است و مرقّه‌ها به سر می‌برد مورد اهانت خداست این حرف را از ما قبول نمی‌کنند چون خود ما مبتلاییم ولی ما از علی قبول می‌کنیم حتماً این را در نهج البلاغه مراجعه بفرمایید فرمود: «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ» [۲۲] بنابراین این هست، این باید از خود حوزه شروع بشود از دانشگاه شروع بشود ساده‌زیست بودن، شرف دنیا و آخرت است نه طلاق در پیش است نه آن فضیلت فرزندپروری را انسان از دست می‌دهد نه مشکلات دیگر در پیش است. قسمت ۱۳/صافات/تسنیم

مشروط بودن پذیرش و پاداش عمل صالح به ایمان

فرمود: ﴿مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ این ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ برای این است که در «سینّه» همین «سوء» و «قبح» فعلی برای عقاب کافی است؛ اگر کسی کار بد کرد، چه مؤمن باشد یا کافر کیفر می‌بیند؛ ولی اگر کار خوب انجام داد، این چنین نیست، هر کسی که کار خوب انجام دهد بهشت برود! حُسن فعلی اگر در کنار حُسن فاعلی بود؛ یعنی شخص مؤمن بود، آن وقت به بهشت او را راه می‌دهند، پس صاحب کار چه مسلمان چه کافر، کار بد کیفر دارد؛ اما کار خوب را باعث بهشت رفتن بدانند درست نیست، اگر صاحب کار مؤمن باشد بهشت می‌رود.

پرسش: آخرت نتیجه دنیاست؛ دنیا نداشته باشی آخرت هم نداری؟ پاسخ: بله، به ما گفتند دنیا همین ایمان و عمل صالح است، پس اگر دنیا هست؛ یعنی با ایمان و عمل صالح، کار صالح در عالم فراوان است. غرض این است در جریان حُسن فعلی به تنهایی انسان را به بهشت نمی‌برد، آلا و لابد باید حُسن فاعلی ضمیمه آن شود. در سوره مبارکه «مائده» آیه پنج به این صورت آمده است که فرمود: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ اگر کسی کافر بود، حالا حُسن فعلی دارد؛ اما این چنین نیست که اگر کافر بود، چون حُسن فاعلی ندارد و قبح فاعلی دارد او را به بهشت ببرند. در «سینّه» هر کس کار بد کرد، به اندازه کار بد کیفر می‌بیند؛ چه مسلمان چه کافر؛ ولی در «حسنه» اگر کار خوب کرد، صرف اینکه کار او خوب بود بهشت نمی‌رود؛ البته تخفیف در عذاب هست، در دنیا برکاتی نصیب او می‌شود، در اعراف ممکن است برکاتی نصیب او شود، در برزخ ممکن است برکاتی نصیب او شود؛ ولی اینکه بهشتی باشد، این چنین نیست؛ لذا مؤمن آل فرعون گفت: اگر کسی کار خوب کرد ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾، اینها ﴿يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾. قسمت غافر/۲۱/تسним

زن‌ها را شما طرزی تربیت کردید که اینها با آرایش و با زیور به سر می‌برند، یک؛ در استدلال‌های علمی یا مجاهدت‌ها حضور ندارند، دو؛ به نظر شما و در جامعه شما زن ارزشی ندارد و همین موجود بی‌ارزش را برای خدا قائل شدید که خدا دارای دختر است و برای خودتان پسر انتخاب می‌کنید. آیه در صدد این نیست که بگوید زن‌ها ضعیف‌تر از مرد هستند، چون با آیات دیگر باید بسازد! آیات دیگر می‌گویند: ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾. در سوره مبارکه «نحل» و مانند آن فرمود که معیار فضیلت دو چیز است: ایمان است و عمل صالح، هر کسی این کار را بکند ﴿مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَتَى﴾ ما به او حیات طیب می‌دهیم؛ حالا شما اگر توانستید جامعه را طرزی تربیت کنید که زن‌ها ﴿يَنْشَأْنَ فِي الْحِلْيَةِ﴾ نباشند و ﴿فِي الْخِصَامِ﴾ در احتجاجات و در مبارزات حضور داشته باشند، به چه دلیل شما می‌توانید بگویید این مرد افضل از آن زن است؟ در جامعه جاهلی این چنین بود، اما آیا «عند الله» مرد بودن فضیلت است و زن بودند ردیلت؟ یا «عند الله» معیار تقواست؟ بنابراین آیه نمی‌خواهد بگوید «عند الله» زن پست‌تر از مرد است، بلکه می‌فرماید که جامعه این‌طور است و اگر در آن خطبه نورانی حضرت امیر(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که فرمود اینها «تَوَاقَصُ الْعُقُولُ» [۶] هستند و مانند آن، شما اگر تمام آن خطبه را ملاحظه بفرمایید، بسیاری از رذایل را برای اهل بصره ذکر می‌کند، با اینکه بصره رجال علمی و مجاهدان فراوانی را تربیت کرده است! چه ردیلتی برای بصره است که برای شهرهای دیگر نیست؟ چه فضیلتی برای شهرهای دیگر است که برای بصره نیست؟ از این شواهد معلوم می‌شود که راجع به قضیه جنگ جمل و آن حادثه است و

اگر جریان عایشه و امثال عایشه در آن جا مطرح نبود، این طور حضرت درباره زن سخن نمی فرمود. مانند همین احادیث در فرمایشات نورانی پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) هست، [۷] اگر قصه جنگ جمل در آن جا نبود، حضرت از ردیلت و مذمت اهلالی بصره سخن به میان نمی آورد؛ ولی در هر دو بیان هر ردیلتی که برای زن ذکر شده است، راه حل آن هم ذکر شده است. پرسش: قرآن هم فرق گذاشته است: (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ) [۸] پاسخ: ارث است و ارث که معیار کمال نیست! مگر کسی که مال بیشتری دارد نزد خدا افضل است؟! از طرفی «مهریه» دارد که مرد باید بپردازد! «مسکن» دارد که مرد باید بپردازد! «نفقه» دارد که مرد باید بپردازد! «کسوه» دارد که مرد باید بپردازد! درآمد زن بیشتر از مرد است! لذا فرمود: (أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ). کسب و کاسبی برای مرد است؛ ولی اکثر بهره‌ها را زن می برد! این چنین نیست که اگر مرد دو برابر ارث داشت، پس مرد بالاتر از زن است. در خیلی از موارد زن و مرد ارث آنها یکسان است؛ مثل پدر و مادر که هر کدام یک ششم می برند! در بعضی از موارد زن بیشتر از مرد ارث می برد؛ در مسئله «حجب» کتاب ارث ملاحظه کنید، این طور است؛ در مسئله «إخوه» که بعضی ها «حاجب» باشند این طور است که خواهر ابوینی گاهی بیش از برادر اُمّی ارث می برد.

بنابراین در اسلام ارث سه قسم است: یک قسم دختر و پسر است که برادر دو برابر می برد. یک وقت مادر و پدر هستند که هر دو «لکم سُدُسٌ» است و به اندازه ارث می برند؛ زن مثل مرد و مرد مثل زن. گاهی «کَلَالَه» و «إخوه» است که گاهی می بینید «إخوه» ابوینی» بیشتر از برادر اُمّی ارث می برد؛ پس گاهی زن بیش از مرد می برد، گاهی زن به اندازه مرد می برد و گاهی زن کمتر از مرد ارث می برد؛ اما محور اصلی این است مال داشتن کمال نیست که حالا ما بگوییم چون پسر دو برابر دختر ارث می برد، پس او افضل «عند الله» است. گذشته از اینکه در روایات ما ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) به آن اشاره کردند که اگر یک وقت ارث پسر بیش از دختر است، برای این است که دختر شوهر می کند و «مهریه» می گیرد، «کسوه» می گیرد، «نفقه» و مسکن می گیرد، تمام درآمدهای مرد را او دارد مصرف می کند! [۹] اگر فرمودند که زن در ایام «عادت» نماز از او فوت می شود، در همان روایاتی که از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) رسیده است [۱۰] دارد و حضرت امام صادق (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) هم چنین فرمود که اگر می تواند وضو بگیرد، [۱۱] این وضو مُبِیحِ صَلات نیست و طهارت نمی آورد، فقط یک عرض ادبی است! وضو می گیرد در مصلاهی خود در جایی که نماز می خواند بنشیند و به اندازه نماز ذکر بگوید، ثواب نماز را می برد، پس ترک نماز او ترمیم می شود. این طور نیست که حالا از عبادتی محروم شد نتواند ترمیم بکند. غرض آن است که این (أَوْ مَنْ يُنشَأُ) منظور این نیست که زن «عند الله» حقیر است، بلکه جامعه شما این طور است! ولی اگر شما برای زن ها در یک نظام اسلامی - مثل نظام کنونی - راه را باز گذاشتید، می بینید که دخترخانم ها اگر رشدشان بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ هم در «جامعه الزهراء» و هم در دانشگاه ها! اگر دین باشد و اینها را به برکت نظام اسلامی و خون های پاک شهدا بپروراند، همین طور درمی آیند! ما در جامعه عاطفه می خواهیم، مرد درست است که عطوف است؛ اما آن فضیلتِ عاطفی را که مادر دارد هرگز پدر ندارد. غرض این است که نزد شما این زن ارزش او کمتر است؛ ولی متأسفانه شما برای خدا دختر قائل هستید و برای خودتان پسر، نه اینکه «عند الله» زن کمتر از مرد است، این دو آیه در صدد این نیست که بگوید ارزش زن نزد خدا کمتر از مرد است، این طور نیست! پرسش: ...؟ پاسخ: بله، در مناظرات علمی وقتی جامعه طوری باشد که شخصی مانند فاطمه زهرا (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهَا) تشریف آورد، وقتی وارد مسجد مدینه شد همه را خفه کرد! پس «هِيَ فِي الْخِصِّ اِمَّ مَبِينَةً!» وجود مبارک زینب کبری ُ هم همین طور بود! حالا آن مصیبت و داغ و مانند آن حرف دیگر بود؛ هم مجلس بنی امیه را در کوفه خفه کرد، هم مجلس بنی امیه را در شام خفه کرد، همه را خفه کرد! پس «هِيَ فِي الْخِصِّ اِمَّ مَبِينَةً»،

منتها یک حسین بن علی (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) می‌خواهد که اینها را بپروراند. زمینه اگر باشد، او هم همین‌طور است! الآن شما می‌بینید که محصلین «جامعه الزهراء» کمتر از شماها نیستند! آن دانشگاه‌ها کمتر از دانشجویهای پسر نیستند! درس خواندند، بعضی متجزی شدند و بعضی به اجتهاد رسیدند! کتاب‌های خوبی هم نوشتند و کتاب‌های خوبی هم دارند می‌نویستند. اگر راه باز باشد - به برکت خون‌های پاک شهدا - اینها هم یاد می‌گیرند. غرض این است که این دو آیه در صدد این نیست که زن «عند الله» ناقص است، بلکه زن «عندکم» ناقص است! شما که زن را ناقص می‌دانید، برای خودتان پسر قبول کردید و برای خدا دختر، همین! (تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى) همین است، اگر زن «عند الله» ناقص بود دیگر نمی‌فرمود (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) [۱۲] پرسش: اما ما عملاً می‌بینیم که زنی پیغمبر نمی‌شود؟ پاسخ: آن کار اجرایی است! زن مرجع تقلید هم نمی‌شود؛ ولی زن می‌تواند در حدّ صاحب جواهر فقیه بشود و مرجع تقلید تربیت کند! کارهای اجرایی بلکه؛ تماس گرفتن با مردم و تماس گرفتن با ارباب رجوع این کار مرد است، این کار اگر ناقص نباشد کمال هم نیست. اما زن می‌تواند در حدّ شیخ انصاری باشد، در حدّ صاحب جواهر بشود و شاگردانی تربیت کند که آن شاگردان مرجع تقلید باشند! شاگردانی تربیت کند که استاد دانشکده حقوق باشند که شاگردان او قاضی بشوند، اما کارهای بگیر و ببند و بکش و اینها از زن کمتر ساخته است و این هم کمال نیست! لازم است، ولی کمال آن‌چنانی نیست. اگر زن استاد دانشکده حقوق بود، شاگردان او می‌شوند قاضی، اینکه محذوری ندارد! پرسش: طبیعت آنها چنین است؟ پاسخ: غلبه‌شان این است، ولی اگر بخواهند بپروراند و جامعه را دو قسم «ارباباً اربا» نکنند، همین‌طور درمی‌آید! الآن هم «جامعه الزهراء» و آن دانشجویان دانشکده‌های علمی این‌طور نیست! تا جامعه چه باشد و به کدام سمت بپروراند؟ اینها شبیه قضایای خارجیه است، نه به نحو قضایای حقیقیه، وضع این است! اگر یک وقت شما اینها را خوب تربیت کنید، خوب هم تربیت می‌شوند؛ لذا طبق آیه (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى)، فرمود چه این و چه آن، ما به آنها حیات طیب می‌دهیم. الآن خیلی از جوامع هستند که مردها را به همین سبک تربیت کردند، ولی به برکت انقلاب اسلامی وضع مردها هم برگشت. اگر نظام، نظام الهی باشد تربیت می‌شوند، چه مردها و چه زن‌ها. غرض این است که این دو آیه در صدد این نیست که زن «عند الله» ناقص است، بلکه می‌خواهد بگوید زن «عند جامعه» شما ناقص است؛ شما برای خودتان نمی‌پسندید، بلکه می‌خواهید به خدا نسبت بدهید. قسمت ۸/ زخرف/تسنیم

روح زن و مرد ندارد. این بدن است که به این صورت ساخته می‌شود یا به آن صورت، وگرنه روح که این بدن را رها می‌کند یا قبل از این بدن در عالم خود وجود دارد، نه مذکر است نه مؤنث؛ لذا تعلیمات قرآن کریم این است که قرآن برای معارف و عقاید و اخلاق و اوصاف آمده و برای تربیت روح آمده و روح نه مرد است نه زن! این بدن باید انجام وظیفه بکند، بدن یا این‌چنین ساخته شده یا آن‌چنان که هر کدام از اینها هم وظیفه‌ای دارند. پرسش: روح که به بدن وارد می‌شود؟ پاسخ: روح مناسب با این بدن هست، این بدن با این وضع که باشد، یک روح عطوف و عاطفی به آن افزوده می‌شود؛ این تفاوت صنفی است، نه تفاوت نوعی. این‌طور نیست که زن یک نوعی باشد و مرد یک نوعی، اینها دو صنف هستند. مثل خود مردها که اصناف متعدد دارند، زن‌ها هم اصناف متعدد دارند. روح که مجرد است، نه زن است و نه مرد، تربیت‌های دینی هم متوجه روح است؛ لذا می‌فرماید: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى) [۲۲] چه مرد و چه زن، هر کس دارای عقیده خوب - یعنی حسن فاعلی - و دارای عمل خوب - یعنی حسن فعلی - باشد اهل سعادت است. فرمود: (وَ أَصْفَاكُمُ بِالْبَنِينَ)؛ خود شما درباره دختر این برخورد بد را دارید که (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا)؛ شما آنچه را که مثلاً برای پروردگار به عنوان وصف ذکر کردید - گفتید او دختر دارد - در حالی

که خودتان دختر نمی‌پسندید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا﴾؛ یعنی «صَارَ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا»، وقتی به آنها خبر می‌دادند که خدا به شما دختر داد، از غمبارگی چهره آنها سیاه می‌شد و این غضب را فرو می‌نشاندد و «کظم غیظ» می‌کردند که حالا با این حادثه تلخی که مثلاً بر سر خانواده‌شان آمده چه کار کنند. بعد درباره خود زن و مرد سخن می‌گوید، می‌فرماید زن خصوصیتی دارد چون زندگی انسان به عاطفه و رقت وابسته است، بخشی از کارها بدون زن حاصل نمی‌شود؛ یعنی تحمل رنج کودک در هفت سال، این فقط مقدور آن عظمت و جلال و شکوه مادرانه مادر است، چون آن عاطفه است که می‌تواند این را تحمل بکند؛ در این هفت سال است که در دانشگاه مادر بچه عاطفه یاد می‌گیرد! چرا بعضی‌ها همین که پدر و مادرشان مختصری سن آنها بالا رفته اینها را راهی خانه سالمندان می‌کنند؟ و چرا در بعضی از شهرها و خانواده‌ها اصلاً ممکن نیست که خانه سالمندان آن‌جا راه داشته باشد و اصلاً خانه سالمند ندارند؟ می‌گویند فخر ما این است که پدر و مادرمان را خودمان اداره می‌کنیم: ﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ﴾، [۲۳] ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي﴾ [۲۴] فرمود خفص جناح کن! خیلی از شهرها هستند که اصلاً خانه سالمندان را برای خودشان مصیبت می‌دانند، می‌گویند مگر می‌شود که آدم پدر و مادر خودش را به خانه سالمندان بدهد؟ چرا؟ برای اینکه این جوان، این دختر یا این پسر، هفت سال در دانشگاه مادر درس عاطفه گرفت؛ اما حالا که وضع به این صورت شد که پدر و مادر هر دو دارند کار می‌کنند و این بچه را به مهد کودک می‌سپارند، این که دانشگاه عاطفه مادری ندید، این شخص هم وقتی که سن او بالا آمد، پدر و مادر را تحویل خانه سالمندان می‌دهد. این کجا عاطفه یاد گرفته؟! این ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ برای چیست؟ برای اینکه آن مادر این کار را کرده! به خود پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) که الگوی پدرانه است خدا «خفص جناح» دستور داد، به فرزندها هم خفص جناح دستور داد؛ یکی برای ترحم است و یکی برای احترام. به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود تو حالا که می‌توانی معراج بروی و عروج کنی، اما این‌طور نباشد که مردم را رها کنی! مردم را زیر پر بگیر! ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾، نه «جَنَاحَكَ مِنَ الذَّلِّ»! رحیمانه و ترحمانه پر پهن کن و این امت را زیر بال خودت نگه‌دار. درست است که می‌توانی ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ [۲۵] بشوی؛ ولی مردم را رها نکن و مردم را زیر پر بگیر، اما «جَنَاحُ ذُلٍّ» نیست، ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [۲۶] کذا و کذا؛ تو این پرها را پهن کن و این مردم را زیر پر بگیر! اگر چه این آیه برای پیغمبر است؛ ولی علما هم باید این‌چنین باشند و مردم هم باید نسبت به فرزندان خود این‌چنین باشند. وقتی کسی زیر پر بودن را یاد گرفت، وقتی پدر و مادر او پیر شدند او هم پر پهن می‌کند و اینها را زیر پر می‌گیرد. من این قصه را چند بار در همین مسجد عرض کردم، من چند سال قبل در دماوند دیدم کسی که تقریباً سن او نزدیک به شصت سال بود و با چه عجله‌ای آمده، دیدم یک مقدار آب در دست او هست، گفت حاج آقا این را دم‌بزن! گفتم برای چه؟ گفت مادرم مریض است و در خانه بستری است. کسی که شصت ساله است، مادر او نزدیک نود سال است! از راه دور هم آمده! حالا اسم شهر آن بزرگوار را هم نمی‌برم، این معلوم می‌شود تربیت شده قرآن است! کسی که این همه راه را می‌آید و می‌گوید که این آب را دم‌بزن برای اینکه مادرم مریض است، برای اینکه خود او هفت سال دانشگاه رَحِم و محبت و عاطفه دید! چنین کسی هرگز حاضر نیست که مادر و پدر خود را به خانه سالمندان بدهد؛ اما آن که مهد کودکی است که عاطفه نچشیده است! یکی از پیامدهای مسئله طلاق فراوان هم همین است، برای اینکه این هفت سال، هفت سال عاطفه است! عاطفه را که در حوزه و دانشگاه یاد نمی‌گیرند، عاطفه که یاد گرفتنی نیست، عاطفه چشیدنی است! این را باید در آغوش مادر بجشد. فرمود این بچه‌ها را با عاطفه تربیت کنید و مواظب باشید! این کار، کارِ مرد نیست! این هنر، هنرِ

زن است! آن قدر ذات اقدس الهی به این زن سرمایه داد که او بتواند این ریاست دانشگاه هفت ساله را طی کند.

این بیان نورانی امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که چند بار به مناسبت‌های مختلف هم نقل شد همین است؛ فرمود شما شیعیان ما هستید و یکدیگر را ترک نکنید، «تَزَاوَرُوا»؛ به زیارت یکدیگر بروید، «فَإِنْ فِي زِيَارَتِكُمْ أَحْيَاءٌ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرٌ لِحَادِيثِنَا»؛ برای اینکه شما شیعیان ما که دور هم جمع شدید احادیث ما را نقل می‌کنید، احادیث ما سازنده است: «وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطِفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» [۲۷] ببینید همه ما شنیدیم که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و این هم درست است؛ این برج‌هایی که می‌سازند، این قصرهایی که می‌سازند این ردیف اول سنگ است، ردیف دوم اگر سنگ باشد، سنگ که روی سنگ بند نمی‌شود! یک ملات نرم می‌خواهد. فرمود جامعه را ملات نرم اداره می‌کند، گفتار ما، رفتار ما، سنت ما، سیرت و سریرت ما آن عاطفه نرم است؛ جامعه را آن عاطفه می‌سازد، وگرنه سنگ که روی سنگ بند نمی‌شود. فرمود شما سخن ما را بیان می‌کنید، به هر حال شیعیان ما هر جا که نشستند حرف ما را می‌زنند: «وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطِفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»، این ملات نرم است که این برج را نگه داشته است! ساختمان را این نگه می‌دارد! جامعه را عاطفه نگه می‌دارد! خانواده را این نگه می‌دارد!

شما جریان طلاق را ملاحظه بفرمایید، در روایات ما ائمه فرمودند - ما این ائمه را قبول کردیم! - خانه‌ای که با طلاق ویران شده، این خانه فرسوده نیست که چند سال بعد شما بتوانید وام‌گیری و بسازی، خانه‌ای که با طلاق ویران شده به این آسانی ساخته نمی‌شود؛ این حرف‌ها راست است! ممکن نیست که کسی - معاذ الله - گرفتار طلاق بشود، بعد بتواند به زودی خانواده تشکیل بدهد، این حرف‌های آنهاست! مادر این خصوصیت را دارد، درست است که پدر رئوف و مهربان است؛ اما هرگز این هنر را ندارد! تنها کسی که می‌تواند ریاست دانشگاه عاطفه را داشته باشد مادر است، این خاصیت را مادر دارد.

در بعضی از روایات هم هست که کسی آمده خدمت پیغمبر یا امام دیگر (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَام) عرض کرد من مشکلی دارم فرمود اگر مادر داری به او احسان بکن و کارهای او را انجام بده که خدا می‌بخشد و از لغزش‌های تو صرف نظر می‌کند، [۲۸] این کار فقط از مادر ساخته است! ولی در این بخش‌ها فرمود: «أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مَبِينٍ»؛ او در زر و زیور و آرایش و آرامش دارد زندگی می‌کند، در آن جدال‌ها حضور ندارد، در جهادها حضور ندارد، او با مهر زندگی می‌کند، نه با قهر! جامعه را مهر اداره می‌کند، نه قهر! جنگ جهانی اول را خیلی‌ها نبودند ولی خواندیم، جنگ جهانی دوم را هم کسانی که حدود هشتاد سال دارند دیدند، حداقل کشته این جنگ جهانی اول و دوم هفتاد میلیون بود، این هفتاد میلیون کشته چه اثری کرد؟ الآن اگر - خدای ناکرده - جنگ جهانی شروع بشود، سخن از هفتصد میلیون است! مگر با «کشتن» جهان آرام می‌شود؟! مگر با «کشتن» جهان اصلاح می‌شود؟! جامعه فقط با عاطفه و نرمی رفتار، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [۲۹] بودن اداره می‌شود.

شما این روایت را در تفسیر مرحوم امین‌السلام توجه کنید - الآن ما در آستانه میلاد وجود مبارک پیغمبر هستیم - حضرت به جبرئیل فرمود از بعثت من چیزی هم به تو رسید؟ عرض کرد بله، یا رسول الله! این جبرئیل! حالا این پیغمبر کیست؟ جبرئیل حامل عرش است و یک فرشته عادی که نیست. مرحوم امین‌السلام نقل می‌کند که پیغمبر به او فرمود اینکه خدا فرمود: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» خیر ما هم به تو رسید؟ عرض کرد بله «یا رسول الله!» [۳۰] از عرش تا فرش را پیغمبر دارد اداره می‌کند که پیغمبر ما هم هست و الآن آنها که بی‌اطلاع از صدر و ساقه نبوت‌اند به صورت داعشی دارند کار می‌کنند، آن بیگانه نگذاشت! مگر با «کشتن» جامعه اصلاح می‌شود؟ مگر با «قهر» جامعه اصلاح می‌شود؟ فقط با لطف و مهر و محبت جامعه اصلاح می‌شود «و لا غیر». اگر تجربه بود که جنگ جهانی اول و دوم کافی بود، یا این فشارهای جنگ‌های نیابتی کافی است!

غرض این است که فرمود زن محور و مدار عاطفه است. عاطفه و آن ملات را درست است که پدر کم و بیش دارد، اما رهبر این عاطفه، استادِ زعیم این عاطفه زن است، ما او را به این صورت خلق کردیم! این با آرایش و آرامش و اینها دارد زندگی می‌کند، در مخاصمات و درگیری‌ها و جدال‌ها و جبهه‌گیری‌ها و اینها حضور ندارد، کار او عاطفی است، او در مخاصمه حضور ندارد، بلکه در معاونت حضور دارد، ما چنین عنصری را آفریدیم! این مظهر رحمت و عاطفه است. ﴿أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ﴾، اما ﴿وَهُوَ فِي الْخِصَامِ﴾، این مذکر بودنِ ضمیر «هو» به مناسبت کلمه و لفظ «مَنْ» است؛ اینها در مخاصمات، در موضع‌گیری‌ها، در احتجاجات و در درگیری‌ها حضور ندارد. در بین شما گروهی هستند متأسفانه ﴿وَجَعَلُوا﴾ که این ﴿وَجَعَلُوا﴾ عطف است بر ﴿وَجَعَلُوا﴾ آیه پانزده و جمعاً عطف هستند بر آن ﴿لَيَقُولُنَّ﴾، این «جعلوا»ها و این «قالوا»ها همه منسجماً به یکجا برمی‌گردد. ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾، اینها را «إنث» قرار دادند، اینها بندگان خدا هستند که جز عبودیت کار دیگری ندارند. ﴿إِنَّا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ﴾ شما تجربه کردید؟ فرشته‌ها را می‌شناسید که اینها زن هستند یا مرد؟ ﴿سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ﴾، تا شهادت شما نوشته شود، چون هر کسی شهادت داد در محکمه عدل الهی باید پاسخگو باشد. ﴿وَيَسْأَلُونَ﴾؛ مسئول هستید و زیر بار سؤال می‌روید؛ این ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [۳۱] برای همین است، البته در بخشی از قرآن کریم فرمود که ما ایست و بازرسی و سؤال و جواب داریم: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ که بعد می‌گوییم: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ﴾. [۳۲] این ایست و بازرسی برای پاسخ به سؤالات است، هر کسی سؤال را پاسخ خوب داد یک نشانه است، هر کسی سؤال را پاسخ خوب نداد یک نشانه دیگری است، در ایست و بازرسی یا موقف دیگر ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾، [۳۳] آن‌جا دیگر جای سؤال نیست، چرا؟ چون پاسخ آن در کنار همان آیه هست، چرا ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾؟ برای اینکه ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾، [۳۴] چه کسی سیاه صورت است و چه کسی سفید صورت، معلوم است، ما قبلاً آن‌جا سؤال کردیم که ﴿تَبْيِضُ وَجْهُ﴾ مشخص شد، ﴿وَتَسْوَدُ وَجْهُ﴾ [۳۵] مشخص شد، این‌جا که دیگر جای سؤال نیست! این‌طور نیست که قیامت جای سؤال نیست، نه ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾، [۳۶] تکان بخورند باید پرسش‌ها را پاسخ بدهند، اما موقف دارد! اینها که سؤال کردیم بعضی چهره‌شان سیاه می‌شود و بعضی چهره‌شان سفید می‌شود، در موقف دیگر آنجا دیگر ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾، چرا؟ چون ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾، این‌که صورت او سیاه است، معلوم می‌شود که جواب ندارد؛ آن‌که صورت او سفید است، معلوم می‌شود که جواب خوب دارد، ما چه چیزی را دوباره از او سؤال می‌کنیم؟ این‌چنین نیست که آن‌جا جای سؤال و جواب نباشد، این برهان مسئله در آیه بعد همان سوره مبارکه «الرحمن» هست، اگر فرمود: ﴿فَيَوْمَئِذٍ﴾ یعنی این موقف که ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾، «فان قیل»: چرا ﴿لَا يُسْأَلُ﴾؟ برای اینکه ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾، بعضی‌ها «منکوساً» [۳۷] محشور می‌شوند، بعضی‌ها نابینا محشور می‌شوند و بعضی به صورت‌های دیگر درمی‌آیند، ما چه سؤالی بکنیم؟ معلوم است! قسمت ۶/زخرف/تسنیم

زندگی حیوانی

برخی‌ها هم که هم‌تشان بطون آنهاست و در حدّ حیات حیوانی زندگی می‌کنند که ﴿يَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾، مثل حیوان دارند زندگی می‌کنند که فقط همّت آنها خوردن آنهاست. یک بیان نورانی از حضرت امیر هست در آن خطبه شقشقیه که برخی‌ها فقط دو پناهگاه دارد: یک مبدأ و یک مقصد یعنی دو جا دارند؛ بین «نَیْل» و «مُعْتَلَف». شتر وقتی که بررسی می‌شود زندگی‌اش

همین دو تا جایگاه است: یک جا «نَیْل» است و یک جا «مُعْتَلَف». «مُعْتَلَف» یعنی مرتع که علف دارد، این حیوان کارش این است که علف بخورد و - جسارت است - مدفوع داشته باشد؛ «نَیْل» مدفوع او، «مُعْتَلَف» یعنی چراگاه او. این در بیانات نورانی حضرت در خطبه شقشقیه است که فرمود حکومت اموی و مروانی و امثال آنها که سقیفه را به بار انداختند و غدیر را غصب کردند، تمام تشکیلات و هم آنها «بَيْنَ نَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ» [۲۴] است! خیلی‌ها هستند که تمام زندگی‌شان همین دو در دارد، یک در به آشپزخانه و یک در به دستشویی، همین است! چه وقت غذا می‌خورند و چه وقت خالی می‌کنند! این قرآن تحقیر نکرده کسی را که فرمود: ﴿أَوَلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [۲۵] این تحقیق است نه تحقیر! قرآن کتاب ادب است! اینکه فرمود: ﴿أَوَلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ نمی‌خواهد فحش بدهد به اینها، یا اینها را مثلاً تحقیر بکند، نه! حقیقت است! می‌گوید سه راه دارد: یا حرف ما را باور کن که اینها واقعاً حیوان هستند، یا چشم باز کن و باطن اینها را ببین، یا دو روز صبر کن، بعد از مرگ روشن می‌شود که اینها حیوان هستند یا انسان! سه تا راه بیشتر ندارد؛ یا حرف ما را قبول کن که ما می‌گوییم ﴿أَوَلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ﴾ یا خودت آن توفیق را پیدا کن که «وَ أَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءٍ نَظَرُهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النَّورِ» [۲۶] تا باطن را ببینی، یا نه آن نشد و نه این، دو روز صبر کن «عند الاحتضار» معلوم می‌شود که چه کسی انسان است یا حیوان است. در همین خطبه حضرت فرمود اینها تمام تلاش و کوشش اینها بین آشپزخانه و دستشویی است، این بیان نورانی حضرت جامع است! فرمود: «بَيْنَ نَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ». بعد فرمود: ﴿وَ كَأَيِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ﴾؛ اینها شما را از مکه بیرون کردند، حجاز مگر یک حیات خلوتی در خاورمیانه بیشتر است؟! ما مصر را زیر و رو کردیم! قارون را زیر و رو کردیم و اینها را ما از بین بردیم! اینها چه می‌خواهند بگویند؟ این سه - چهار مرحله در سوره مبارکه «سبأ» و غیر «سبأ» گذشت، فرمود: ﴿وَ كَأَيِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ﴾، اما اینها که مردان الهی هستند یا اهل شهادت‌اند یا اهل «قتل»‌اند یا اهل «قتال»؛ به هر حال میدان را حفظ کردند و ما هم بهشت را برای آنها مزین کردیم، برای این ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾ [۲۷] چند معنا ذکر کردند؛ یکی از آن معانی لطیفی را که اهل معرفت ذکر کردند این است که - عُرف یعنی معطر کردن و خوشبو کردن - فرمود ما بهشت را با اینکه همه نعمت‌ها فراوان است، آن را اصلاً معطر کردیم برای ورود بهشتی‌ها! آن را مزین کردیم! ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾ نه تعریف کردیم، عُرف دادیم، بو دادیم! این کار را کردیم؛ ما با گل، با ریحان و با عطر این بهشت را عُرف دادیم، نه معرفه کردیم و تعریف کردیم! ﴿عَرَفَهَا لَهُمْ﴾، وقتی که می‌آیند با یک فضای معطری روبه‌رو می‌شوند ما این کار را کردیم و اینها در برابر این هستند. بهشت البته ﴿عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ [۲۸] آن تعریف می‌خواهد، تحدید می‌خواهد که جا کجا باشد؟ در بعضی از روایات دارد که جای هر بهشتی ﴿عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾، نه مجموع برای مجموع! یک بهشتی خانه‌اش به قدری وسیع است که همه اهل دنیا هم اگر مهمان او باشند جا دارند، این طبق بعضی از روایات ماست؛ [۲۹] این ﴿عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ نه یعنی مجموع برای مجموع، این متعلق به کلّ واحد است! حالا کجا باید جا بگیرد و مانند اینها درست است که ﴿عَرَفَهَا﴾ یعنی «جعلها معروفه له»، آن معنا هم درست است؛ اما بهشت را مزین می‌کنند برای «مقاتل» و «مقتول» و شهید، چنین عالمی است! نسبت به آنها هم فرمود که ما بساط خیلی‌ها را برمی‌داریم، چه اینکه برچیدیم! ما که از آینده خبر نمی‌دهیم، از گذشته داریم می‌گوییم؛ این ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا﴾ [۳۰] ﴿فَانظُرُوا﴾ همین است! فرمود شما آثار باستانی می‌شناسید، ما که کوخ‌ها را خراب نکردیم، کاخ‌ها را هم ویران کردیم! شما که آثار باستانی را می‌شناسید ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ [۳۱] یک وقت است که می‌گوییم مؤمنین می‌روند اوضاع را می‌بینند، تخت جمشید را می‌بینند، یک وقت «متوسّم» یعنی وسمه‌شناس، سیماشناس، میراث

فرهنگی‌شناس و آثار باستانی‌شناس می‌بیند، این می‌فهمد که آدم‌های عادی نبودند در آن‌جا! فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾؛ آنها که میراث فرهنگی می‌شناسند، آثار باستانی می‌شناسند که دست چه کسانی این آثار را ایجاد کرده، ما آنها را خاک کردیم! آیات عادی باشد و ویران کردن‌های عادی باشد برای همه است و «للمؤمنین» است؛ اما میراث فرهنگی و آثار باستانی به درد هر کسی نمی‌خورد و هر کسی که نمی‌شناسد، آیه که برای او نیست. اگر آیه ویژه است برای و سَمه‌شناس، موسوم‌شناس، سَمه‌شناس و سیماشناس است؛ یعنی باستان‌شناس است ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾ قسمت ۴/ محمد / تسنیم

دروغ و شایعه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ﴾، البته «عند الكل» دلیل بر حجّیت خبر واحد نیست و همه محققین گفتند این دلیل نیست؛ اما فواید فراوانی برای فرهنگ‌سازی دارد؛ جامعه را آرام می‌کند، این کار حرام است، گزارش دروغ، خبر دروغ و رسانه‌های دروغی جامعه را ناآمن می‌کنند، مضطرب می‌کنند، اینها جزء «مُرْجِفِينَ فِي الْمَدِينَةِ» هستند. [۶] در سوره مبارکه «احزاب» فرمود اینها که مُرْجِف هستند، اگر دست بردارند به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. «مُرْجِف»، اینکه می‌گویند فلان شخص آراجیف می‌گوید، این آراجیف از «رَجَفَهُ» است، «رَجَفَهُ» یعنی لرزه. [۷] در صحنه قیامت راجفه‌ای است ﴿تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ﴾، [۸] پس لرزه‌های متعدّد است. خبری هم که جامعه را لرزان می‌کند، جزء آراجیف است، رَجَفَهُ است و لرزه ایجاد می‌کند. در سوره مبارکه «احزاب» آیه شصت فرمود: ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ﴾، یک؛ ﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾ که اینها «ضعیف الایمان» اند، دو؛ ﴿وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾، سه؛ مُرْجِف یعنی کسی که گزارش‌های بی‌اساس نقل می‌کند که فلان کس این طور گفته! فلان رسانه این طور گفته! فلان روزنامه این چنین نوشته! کسانی که رَجَفه و لرزه در جامعه ایجاد می‌کنند، اگر اینها دست بردارند: ﴿لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ من دستور می‌دهم که تو ای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها را تأذیب کنی! پس معلوم می‌شود که این ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾، یک کار اساسی و فرهنگی را بیان می‌کند. درست است که دلیل حجّیت خبر واحد نیست؛ اما می‌گوید خبر دروغ، جامعه را می‌لرزاند، اینها رَجَفه ایجاد می‌کنند، اینها لرزه ایجاد می‌کنند و امنیت جامعه را به هم می‌زنند. اینها اگر دست بردارند، در ردیف منافقین قرار می‌گیرند، در ردیف ﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾ قرار می‌گیرند. بنابراین خبر دروغ، جامعه را ناآرام می‌کند؛ چه اینکه کتمان حق هم جامعه را ناآرام می‌کند. هر کس مُرْجِف باشد؛ یعنی جامعه را بلرزاند، «إِذَا بَاطِلُ الْبَاطِلِ أَوْ بَكْتَمَانُ الْحَقِّ»، جزء مرجفون خواهد بود و لرزه در جامعه، سلب اطمینان و امنیت از جامعه، جزء گناهان نابخشودنی است. بنابراین این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ﴾ از بهترین آیات قرآن کریم است برای برقراری فرهنگ عمومی و تمدنی که مبدا دروغ بگویید! حالا چون آیه بعد همین را تأیید می‌کند که اگر این ولیدی که برادر مادری عثمان بود و یک خبر دروغی داد که «بنی المصطلق» [۹] قصد دادن زکات نداشتند و قصد داشتند در برابر نظام اسلامی بایستند! اگر اینها دست به شمشیر می‌بردند و جنگ راه می‌انداختند، مسئول آن چه کسی بود؟ فرمود این کارها را نکنید، جامعه را به لرزه در نیاورید و اِرباً اِرباً نکنید. ﴿وَأَعْلَمُوا أَن فَيْكُم رَسُولَ اللَّهِ﴾ که ﴿لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ﴾؛ اینها برکات آن گزارش‌های صحیح و امنیت است. صدق و آرامش و امنیت؛ جامعه را، فرهنگ را و مردم را آرام می‌کند، این ﴿أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ

خَوْفٍ)؛ [۱۰] همین است؛ حالا تنها لازم نیست که امنیت، امنیت نظامی باشد که انسان از غارتگران مسلح بترسد، همین ناامنی خودش عذابی آلیم است. البته این آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)، هم چنان مطالب فراوانی دارد که - إن شاء الله - ممکن است در بحث‌های بعد ذکر بشود. قسمت ۱۰/حجرات/تسنیم

شهادت

چند جمله‌ای هم درباره این عزیزانی که حق حیات نسبت به همه ما دارند توجه داشته باشیم که وظیفه ما درباره شهادت و شهدا و این بزرگواران چیست؟ هیچ تعارفی ندارد، مسئله آخرت و بهشت و قیامت و ولایت و امامت همه اینها سر جایش محفوظ است «حق لا ریب فیه»؛ گذشته از آن مقامات، استقلال این مملکت، امنیت این مملکت، آزادی این مملکت، حریت این مملکت، شئون و جلال و جمال و شکوه این مملکت به برکت تلاش و کوشش امام راحل و شهدا و این جانبازان است. شما می‌دانید خیلی‌ها در این مملکت دم از ایران و آزادی ایران و ایرانیّت می‌زدند و گاهی هم از مکتب ایرانی سخن می‌گفتند، اما ما ایرانی‌ها آنهایی که سنّشان تقریباً در حدود نود و اندی است آنها جنگ جهانی اول و دوم را به خوبی درک کردند و آثار مشنوم این دو جنگ هم برای همه ما روشن است؛ ما همین ایرانی بودیم، اهل این سرزمینیم، هزارها سال در این زمین زندگی می‌کردیم، به کشورمان علاقه‌مندیم و برای کشورمان دفاع می‌کنیم، اما در جنگ جهانی اول هر چه به ما گفتند، ما گفتیم چشم؛ در جنگ جهانی دوم هر چه به ما گفتند، ما گفتیم چشم؛ گفتند باید هفده شهر را بدهید، گفتیم چشم؛ در کودتای ننگین ۲۸ مرداد گفتند گاز را باید به شوروی بدهید، گفتیم چشم؛ نفت را باید به انگلیس و آمریکا بدهید، گفتیم چشم؛ گفتند باید ژاندارم منطقه شوید، گفتیم چشم؛ خلیج فارس را برای ما امن کنید، گفتیم چشم؛ کار ما چشم بود؛ اما وقتی امام و روحانیت و مراجع و ملت و مملکت قیام کردند هر چه ما گفتیم آنها گفتند چشم. ما گفتیم اسرائیل باید برود بیرون، گفتند چشم؛ رابطه با آمریکا باید قطع شود و لانه جاسوسی آن باید کُنده شود و جاسوس‌خانه‌اش باید اشغال شود، گفتند چشم؛ گاز را به روسیه نمی‌دهیم، گفتند چشم؛ نفت را به آمریکا و انگلیس نمی‌دهیم، گفتند چشم؛ چطور شد که ما از زمین به آسمان رفتیم؟ این تاریخ را برای بچه‌ها و دوستانتان نقل کنید که بشود تواتر؛ این دیگر قصّه تاریخ بی‌هقی و امثال بی‌هقی نیست که کسی بگوید فلان‌جا سند دارد و فلان‌جا سند ندارد؛ همه ما دیدیم هزارها نفر و جمعیت میلیونی همه دیدند که وقتی این عزیزان عازم جبهه بودند پنجاه‌تا پرچم که بود یک دانه از آنها پرچم سه رنگ نبود؛ تمام این پرچم‌ها یا حسن، یا حسین، یا علی، یا زهرا (سلام الله علیهم) یک موردش پرچم سه رنگ نبود؛ آخر حیایی، شرمی، ما مدیون این نام هستیم.

این سوره را چه کسی به این صورت در آورد؟ حالا مسئله آخرت سر جایش محفوظ؛ ولی ما بالأخره امنیتی داریم، حیثیتی داریم. این پنجاه‌تا پرچم را ما می‌دیدیم روی دوش این عزیزان بود که یک دانه‌اش پرچم سه رنگ نبود همه‌اش یا علی، یا زهرا، یا حسن، یا حسین (سلام الله علیهم) این مملکت را حفظ کرد و الآن هم همین‌طور است. این شرف ماست، عظمت ماست، حیثیت ماست، دین ماست، آخرت ماست، ناموس ماست ما این را باید حفظ کنیم. درست است که ایران عزیز ماست و ما برای آن جان می‌دهیم، اما این را یا زهرا و یا علی (سلام الله علیهم) به ما می‌گوید که این کار را بکن، وگرنه ما آن‌جا همین ایرانی بودیم که همیشه می‌گفتیم چشم.

مرحوم مفید(رضوان الله علیه) در امالی نقل می‌کند که در یکی از صحنه‌ها وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مرتب آسمان را نگاه می‌کرد، عرض کردند یا رسول الله منتظر چه چیزی هستید؟ فرمود منتظرم ببینم که آفتاب چه وقت از دایره «نصف النهار» زائل می‌شود که نماز ظهر را اول وقت بخوانیم یا نه؛ بعد ظهر شد و نماز ظهر را خواستند بخوانند، حضرت سخنرانی کرد و فرمود مردم «كُنَّا مَرَّةً رَعَاةَ الْإِبِلِ فَصَرْنَا الْيَوْمَ رَعَاةَ الشَّمْسِ»؛ [۳۰] مردم ما زمینی بودیم الآن آسمانی شدیم. ما فقط به این فکر می‌کردیم که شتر چه وقت می‌آید، چه وقت شیر می‌دهد، چه وقت می‌خوابد، چه وقت «روث» دارد که جایش را تمیز کنیم. ما شتربان بودیم، الآن شمس‌بان هستیم و منتظریم چه وقت آفتاب از دایره نصف النهار زائل شود و با خدا گفتگو کنیم. فرق اکنون ما با قبل این است که ما زمینی بودیم و الآن آسمانی شدیم. ممکن است چهارتا مشکل در مملکت باشد؛ ولی اساس این است. عظمت شهادت، گرامیداشت شهدا، مخصوصاً شهدای هسته‌ای، مخصوصاً شهدای محراب، مخصوصاً شهدای حوزه و دانشگاه؛ آن مواردی که وجود مبارک پیغمبر آنها را در صف اول قرار می‌داد، این است. عظمت برای این مملکت است، ما چه خواهیم و چه نخواهیم مدیون اینها هستیم؛ یعنی حیثیت ما، امانت ما، امنیت ما به برکت اینهاست.

بسیاری از شماها شاید در عملیات جبهه شرکت کردید یا در مانورها شرکت کردید در یکی از این مانورها که خودم حضور داشتم، چه در خاکریز اول و چه در خاکریز دوم اصلاً سخن از مرز پرگهر نبود؛ کربلا کربلا و یا حسین یا حسین، نوارهای خاکریز اول این بود، نوارهای خاکریز دوم این بود. این کربلا کربلا و یا حسین یا حسین آن مرز پرگهر را حفظ می‌کند، همان مکتب می‌گوید کشور خود را حفظ کن؛ اما اگر - معاذ الله - آن نباشد این مرز پرگهر خودش را نمی‌تواند حفظ کند، چه رسد به کربلا کربلا را. در زمان پهلوی دیدیم که این مرز پرگهر خودش را نمی‌تواند حفظ کند، چه رسد به اینکه کربلا را حفظ کند؛ اما کربلا کربلا و یا حسین یا حسین هم خودش را حفظ کرده، هم مرز پرگهر را حفظ کرده و هم آن پرچم یا زهرا خودش را حفظ کرده، هم این پرچم سه رنگ را حفظ کرده، این است که این عزت و عظمت و جلال و شکوه را ما برای همه شهدا که حشر اینها با انبیا و اولیا باشد قائل هستیم. بزرگواران و مسئولانی که در خدمت اینها هستند سعی بلیغ داشته باشند اینها را با تعظیم و اجلال و اکرام و بزرگداشت ظاهری و معنوی حرمتشان را حفظ کنند و بر همه ما این است که وظیفه‌مان را در آستان مقدس شهادت شهیدان الهی بیش از پیش رعایت کنیم.

آن مطلب مهمی که می‌خواهم عرض کنم، این است که ما واقعاً کنار سفره شهدا و شهادت اینها نشستیم و حقی هم بر ما دارند که چیز «بَيْنَ الرَّشْدِ» و روشنی است. خدماتی که به شهدا می‌شود، از عطرافشانی گلزار آنها گرفته تا طلب مغفرت و فاتحه و گرامیداشت و همایش‌ها و اینها که انجام شده و انجام می‌شود، کاری که از حوزه علمیه ساخته است و می‌تواند تحت عنوان پایان‌نامه برای بعضی از آقایان باشد، این است که اگر ملتی شهید داد، این خون‌ها زمینه ظهور یک ولیّ خواهد بود! عرفاً معمولاً - می‌دانید که - در بحث کشورداری و سیاست و اینها کمتر بحث می‌کنند، بحث آنها معمولاً در فضای ولایت و امامت و رسالت و اینهاست؛ آنها معتقد هستند که اگر گروهی «لِلَّهِ» شربت شهادت بنوشند، این زمینه ظهور ولیّ‌ای از اولیای الهی خواهد بود؛ حالا یا آن ولیّ پیغمبر است یا شاگرد پیغمبر است! یا امام معصوم است یا شاگرد او! قبل از مولوی عرفایی بودند که همین حرف را زدند که به وسیله شهادت آن کودکانی که «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» [۲۸] برکت آن همان شد که موسای کلیم پیدا شد، بعد شما وقتی نگاه می‌کنید چندین جا می‌گویند: «صد هزاران صد هزاران». صد هزاران طفل سر ببریده گشت *** تا کلیم الله صاحب دیده گشت [۲۹] شهادت در مکتب عرفان تنها این نیست که انسان به استقلال و آزادی برسد، اینها در نزد عارف برکت‌های متوسط

است، آن برکت مهمی که عارف از خون شهدا توقع دارد، ظهور ولیّی از اولیای الهی است! حالا یا امام است یا شاگرد امام، این طور خواهد بود. اگر این حرف‌ها را شما در کتاب‌های معارف قرآنی و روایی جمع‌بندی کنید، یک پایان‌نامه عالمانه‌ای خواهید نوشت و حق خون شهدا را به اندازه‌ای که مقدور ماست ادا خواهد کرد، تنها این نیست که حالا فاتحه‌ای بخوانیم و جشنواره بگیریم، اینها این مراحل ابتدایی یا میانی حق‌گذاری خون شهداست، آنها این قدرت را دارند که برای ما یک ولیّی را ظاهر کنند! اگر کسی خون داد؛ اما نه در راه دین، یا اثری ندارد یا اگر اثری داشته باشد، همین اثر حفظ آب و خاک است. در جنگ جهانی اول و دوم - حداقل آن هفتاد میلیون است، کمتر از این را که نگفتند - هفتاد میلیون نفر کشته شدند، محصول آن چه بود؟ محصول جنگ جهانی اول چه بود؟ محصول جنگ جهانی دوم چه بود؟ آلمان به صورت خاکستر درآمد! این آمریکای پلید قدرتی داشت و زورآزمایی کرد که الآن به خیال خودش باید حرف را او بزند. بیست میلیون نفر همین روسیه کشته داد - شوروی سابق - نتیجه آن چه شد؟ اگر - خدای ناکرده - الآن جنگ جهانی ظهور بکند، هفتصد میلیون نفر کشته است نه هفتاد میلیون! در این جنگ‌ها هفتاد میلیون نفر کشته شدند، برکت آن چه بود؟ یک ولیّی ظاهر شد؟! غالباً آن تظاهرات آنهایی که سَنّشان کافی بود و در تظاهرات شرکت می‌کردند، معمولاً وضو می‌گرفتند، همان ذکرهایی را که وجود مبارک پیغمبر در غزوات می‌خواند: «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» [۳۰] آنها را می‌گفتند، «يَا (کهیصص)»، [۳۱] اصلاً ما در راهپیمایی‌هایمان این ذکرها بود: «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ»، «يَا (کهیصص)»، همان‌طوری که پیغمبر در جبهه‌های جنگ این ذکرها را می‌گفت، این دوستان ما هم همین ذکرها را می‌گفتند. این شهادت‌ها باید ولایتی را هم به همراه داشته باشد، آن کسی که رابط بین ظهور ولیّ و تأثیر خون است، شما آقایان هستید! شما باید این کارها را بکنید! زیرا که موسای کلیم برای مردم مصر این‌طور ظهور نکرد! مادر موسی تنها یک نفر نبود، از این قبیل مادرها کم نبودند، فقط درباره مادر موسی آمده که ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾ [۳۲] و همین موسای کلیم وقتی وارد محضر خضر شد، ببینید آیا یک سؤال جدّی کرده یا جوابی شنیده؟ هیچ ارتباطی بین آن جواب و این سؤال نیست؛ اما او آرام شد! موسای کلیم گفت شما این کشتی را شکستی؟ یک عده غرق می‌شوند! خضر در جواب گفت این‌جا اگر کشتی سالم باشد، در این بندر پادشاهی هست: ﴿وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ [۳۳] کشتی سالم را غصب می‌کند، این کشتی هم اگر ما این را نمی‌شکستیم به غصب می‌رفت، هیچ ارتباطی بین این سؤال و آن جواب نیست! موسای کلیم می‌گوید این غرق می‌شود و الآن ما به بندر نمی‌رسیم تا کسی غصب بکند! دقّت کردید که هیچ ارتباطی بین این سؤال و آن جواب نیست! ولی موسی فوراً ساکت شد! چگونه خضر به موسی فهماند که تو یادت نرفته باشد، تو هم یک روز سوار این کشتی شدی و او تو را نجات داد! تو چرا این حرف را می‌زنی؟! این فوراً گفت چشم! این شعر: میان عاشق و معشوق رمزی است *** چه داند آنکه اُشتر می‌چراند [۳۴] این است! آن دو سؤال هم همین‌طور است! یک طوری خضر حرف زد که موسی گفت چشم! با اینکه این جواب و سؤال هیچ ارتباطی با هم ندارند، این می‌توانست بگوید ما که به بندر نمی‌رسیم، شما که این را سوراخ کردی آب می‌آید داخل و همه چیز را به هم می‌زند؛ این سقف کشتی را که شکاف نداد! اگر سقف را می‌شکافت و یک تَرکی در سقف این کشتی ایجاد می‌کرد که این دیگر ﴿لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا﴾ [۳۵] نبود! این زیر پا و زیر صندلی را سوراخ کرده، جایی که آب نفوذ می‌کند. موسی عرض کرد که این کار را کردی، ﴿لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا﴾ همه را به هم می‌زنی؟! این فرمود: ﴿وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾، او گفت چشم! او چگونه گفت چشم؟! این می‌توانست بگوید که این کشتی که سوراخ شد، آب بی‌رحم وارد کشتی می‌شود، تعادل را به هم می‌زند و همه را فرو می‌برد، نمی‌گذارد که ما به آن بندر برسیم! طرزی به او گفته که تو چرا چنین حرفی می‌زنی؟! تو که یک روز

سوار همین کشتی‌ها شدی؟ یک روز هم سوار همین (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) [۳۶] شدی، مگر داخل جعبه نرفتی؟! جعبه که یک پُر کاه بود در روی آب و آب آن را به هر طرف می‌برد! کسی که تو را بر دریا مسلط کرد، همان کس به تو گفت که برو نزد استاد خودت! این رمز و راز در فرمایشات کلیم حق هست، آن دو کار دیگر هم همین‌طور است!

آن وظایف دیگر را موظف هستیم و باید انجام بدهیم؛ اما کار علمی که تبیین شود فرق است بین شهادت شهدای ایران زمین که با وضو می‌رفتند، با آن جنگ جهانی اول و دوم که هفتاد میلیون نفر کشته دادند و نتیجه‌ای نگرفتند و استکباری تبدیل به استکبار دیگر شد، چه نتیجه‌ای جنگ جهانی اول و دوم داشت؟ اصلاً جلوی ظلم گرفته شد؟ حقی حاکم شد؟ عدلی حاکم شد؟ یا ظالمی به جای ظالمی دیگر نشست؟! یعنی محصول جنگ جهانی اول و دوم با آن‌طور بمباران کردن‌ها برقراری عدل و امر شد؟ یا سکوت شد، نه سکون؟! اما دیدید ایران به چه عظمتی تبدیل شد! این اثر را این بزرگان معتقدند! ما برای همه این علما و بزرگان و ادبای خودمان احترام قائل هستیم، ولی این سطح حرف برای علما و دانشمندان ایرانی قبل از اسلام نبود که اگر کسی «قُرْبَهُ

إِلَى اللَّهِ» شربت شهادت بنوشد، زمینه ظهور ولی‌ای از اولیای الهی می‌شود. این حرف‌های مثنوی برای بعد از اسلام است! حرف‌های عرفایی که قبل از او بودند، برای بعد از اسلام است! این زمینه را از آیات (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ) گرفتند تا ظهور «کلیم الله» پیدا شده است، چون آیات قرآن دارد که اینها ذبح می‌کردند ذبح می‌کردند تا (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) که (أَنْ أَرْضِعِيهِ) [۳۷] این اگر در یک پایان‌نامه عالمانه و محققانه نوشته بشود، یعنی آیاتی که دارد (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا) [۳۸] که اینها زنده هستند، زنده هستند؛ یعنی دعا می‌کنند برای ما؟ زنده هستند، خودشان مرقه می‌باشند؟ بله، خیلی‌ها مرقه هستند! مگر علما این کار را نمی‌کنند؟ «مِدَادِ الْعُلَمَاءِ» [۳۹] که بالاتر از خون شهید است! او مرقه است و در بعد از مرگ هم مرقه است؛ اما او این کار را و این اثر را بتواند داشته باشد که ولی‌ای از اولیای الهی ظهور بکند و یک نظام الهی را مستقر بکند، این اثر که درباره آنها نیامده است! درست است که «مِدَادِ الْعُلَمَاءِ» افضل است؛ اما نیامده که مثلاً اینها باعث می‌شوند که ولی‌ای از اولیای الهی ظهور کند، اما شهید چرا! این‌طور هست. این‌طور نیست که (لَا تَحْسَبَنَّ)؛ اینها مرده نیستند، (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) هستند، (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ) [۴۰] می‌باشند، (وَيَسْتَبْشِرُونَ) هستند! این (يَسْتَبْشِرُونَ)، یعنی هر روز و هر لحظه از ذات اقدس الهی می‌خواهند که به ما بشارت بدهد این کسانی که راهیان راه ما هستند کجا هستند: (وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ)، این (بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ) همان‌طوری که در همان آیات سوره مبارکه «آل عمران» گذشت، عدم ملکه است.

افراد سه قسم هستند: یا اصلاً واقف و متوقف هستند، مثل کسی است که اتومبیل دارد و در خانه خود پارک کرده است، او که حرکت نکرده است! به یک آدم واقف متحجّر ساکن، نمی‌گویند هنوز نرسید، می‌گویند او هنوز راه نیافتاد، این یک گروه. گروه دوم کسانی هستند که راه افتادند و راه شهدا را دارند طی می‌کنند؛ ولی هنوز به مقصد نرسیدند که به اینها به عنوان عدم ملکه می‌گویند: (بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ)؛ گروه سوم کسانی هستند که حرف آنها را گوش دادند، به مقصد رسیدند دارند و دارند وظایف خودشان را انجام می‌دهند؛ اگر کاری به آنها ارجاع شده است، امینانه دارند انجام می‌دهند! پس اینها سه گروه هستند. این (يَسْتَبْشِرُونَ) که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، هر روز شهید به خدا عرض می‌کند که به من مژده بدهید که اینها کجا هستند؟ اینهایی که راهیان راه من هستند و هنوز تا این‌جا به ما ملحق نشدند در چه حالت هستند؟ این همان درخواست رحمت و برکت است! بنابراین اگر این آیات جمع بشود، روایاتی که در ضمن این آیات است تحت تفسیر اینها ذکر بشود و حرف عرفا جمع بشود، آن وقت این عرفان و روایات و قرآن، عظمت شهادت را روشن می‌کند، آن وقت استقلال مملکت، امنیت و آزادی

مملکت، اینها جزء فروعات و شاخه‌های فرعی برکات خون شهادت است، آن ظهور ولی‌ای از اولیای الهی، آن شجره طوبی^۱ است! دخان / ۹ / تسنیم

تسبیحات

از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) سؤال شد که این گنجشک‌ها در «بین الطلوعین» چه می‌گویند؟ فرمود روزی خودشان را از ذات اقدس الهی دریافت می‌کنند. [۱۴] اگر کسی باشد که زبان مرغان و طیور را بداند که (عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ)، این می‌شود «يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ اما اگر کسی است اصلاً صدا را نشنود در اثر «همس» شدید، یعنی خیلی ضعیف است یا اینکه می‌شنود و متوجه نمی‌شود، او مشمول (لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) [۱۵] است؛ اینها در هر حالی تسبیح‌گوی حق هستند و تکویناً این کار را می‌کنند

مرحوم میرداماد و سایر حکما(رضوان الله علیهم) هم گفتند اینکه آن شخص کافر سنگریزه‌ای را دست خودش آورد و به وجود مبارک حضرت عرض کرد در دست من چیست؟ حضرت فرمود من بگویم یا آنچه در دست توست بگوید چیست، گفت آنچه در دست من است اگر شهادت بدهد بهتر است؛ همان سنگریزه در دست این شخص شهادت داده است، [۱۷] این بزرگان می‌گویند معجزه پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) این نبود که سنگریزه‌ها را به حرف دریاورد، معجزه این بود که آن پرده غفلت را از گوش این کافر بردارد تا صدای این سنگریزه‌ها را بشنود، وگرنه «توحیدگوی او نه بنی آدمند و بس»، [۱۸] هر موجودی به هر حال مُسَبِّح حق است: (إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ). قسمت ۵/احقاف

«سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله»، اینکه جایزه صدیقه کبری شد، قبلاً هم به عرض شما رسید، این سندش هم آمده، اصل آن هم آمده که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود کعبه چهار ضلع دارد، چون بیت المعمور چهار ضلع دارد، بیت المعمور چهار ضلع دارد، چون عرش چهار ضلع دارد؛ عرش چهار ضلع دارد «لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ أَرْبَعٌ وَ هِيَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». [۲۳] ببینید ما را از کعبه برده به عرش، از عرش هم بالاتر برده. این است که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) این تسبیحات را جایزه حضرت زهرا قرار داد قسمت ۱۲/طور/تسنیم

روایات معراج را که ملاحظه می‌فرمایید دارد که حضرت دید عده‌ای مشغول ساختن ساختمانی هستند، گاهی می‌سازند، گاهی می‌ایستند. حضرت فرمود اینها چه چیزی هستند؟ چرا گاهی می‌سازند؟ گاهی می‌ایستند؟ فرمود اینها دارند برای اهل بهشت خانه می‌سازند، هر وقت مصالح ساختمانی برسد، اینها این دیوار را می‌چینند، هر وقت نرسد، نمی‌چینند. فرمود مصالح ساختمانی چیست، فرمود مصالح ساختمانی این است، هر وقت مؤمنی بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»، اینها مصالح ساختمانی آنجا است؛ [۳۵] معلوم می‌شود ساختمان آنجا را با کلمات الهی و با معارف می‌سازند نه با سنگ و گل. قسمت ۱۰/حدید

در روایات مربوط به کعبه این حدیث شریف هم مرحوم مجلسی(رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در بحار نقل کرد، هم دیگران آوردند که از امام ششم(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) سؤال می‌کنند، چرا کعبه را کعبه نامیدند؟ فرمود: چون مکعب شکل است، کعبه است. خانه‌ای که شش

سطح داشته باشد، مکعب باشد، می‌گویند کعبه، این چون چهار تا دیوار دارد، یک سقف دارد و یک کف می‌شود کعبه. سؤال کرد، چرا حالا چهار دیوار دارد؟ فرمود: چون «بیت المأمور»، دارای چهار دیوار است. سؤال شد که چرا بیت المأمور دارای چهار دیوار است؟ فرمود چون عرش دارای چهار گوشه است و چهار ضلع است. سؤال شد که چرا عرش دارای چهار گوشه است؟ فرمود: «لَأَيِّ شَيْءٍ بَنَىٰ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكُعْبَةَ مُرَبَّعًا قَالَ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ أَرْبَعَةٌ»؛ چون آن کلماتی که مبنای دین است، چهارتا است؛ «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». [۳۶] این حدیث چقدر به انسان فروغ می‌دهد! کسی مکه مشرف می‌شود که دور همین کعبه بگردد، دیگری مکه مشرف می‌شود که کلمات اربعه در او متحقق بشود و «بینهما» هم مراتب است؛ معلوم می‌شود برای هر چیزی که در جهان طبیعت است، ریشه در آن عالم دارد و بر ما است که به آن ریشه‌های عالی آن برسیم، این ظواهر را انجام بدهیم که کمکم به آن عمق راه پیدا کنیم. قسمت ۱۰/حدید

نتیجه گیری

نهایتا هر گونه از مسایل که تاثیری در زمینه سازی تصمیم گیری دارند می تواند موضوعی برای بررسی عنوان کلی شناخت و تاثیرات جنگ شناختی باشد

البته بایستی این را هم در نظر گرفت که بعضا ارتباط موضوعات و مسایل بطور با واسطه است و طی مراحل بایستی این ارتباط توسط موضوعات واسطه ، تبیین گردد .

در بخش بعدی تلاش می‌گردد موضوعات در دسته بندی بهتر و محدودتر ارائه گردد مثلا موضوعات مربوط به خانواده .